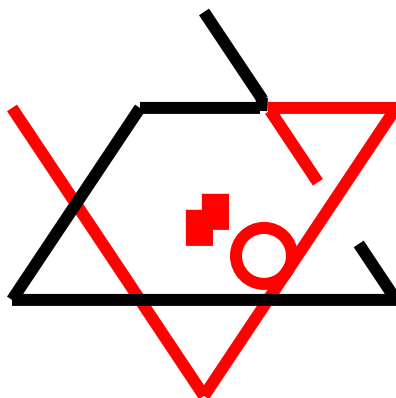


پیچک انحراف

بررسی همگرایی و مشارکت مافیائی حلقه روحانیون مدرسه حقانی با مافیای قدرت در اسرائیل



گزارشی تحلیلی - تحقیقی از داریوش سجادی

آمریکا

۲۲/بهمن/۸۱

زمانی که مسعود بهنود مقاله «همگرانی محافظه کاران ایرانی و تندروهای اسرائیلی» را در سایتهای اینترنتی قرار داد نوید این امر داده می شد که بالاخره یک نفر پرده از مشارکت جناحی از سیاسیون ایران با دولتمردان اسرائیل برداشت. خصوصاً آنکه نویسنده آن مقاله خود یکی از تاریخ دانان و تاریخ نویسان خوش قلم جامعه مطبوعات ایران بود. اما متأسفانه آن مقاله هم برخلاف انتظار تنها در سطح ماند و صرفاً به بیان کلیاتی بسنده کرد.

بعد از اینکه رئیس جمهور خاتمی طی یک سخنرانی در ماه جاری اظهار داشت:

دستی در کار است که مردم را مأیوس کند و یک پیمان نانوشته و نامیمون میان عواملی در داخل و خارج وجود دارد که سعی در ناکارآمد نشان دادن نظام، حکومت و دولت و القاء ناموفق بودن تجربه مردم سالاری دینی دارند و امیدوارم مجالی میسر شود که بتوانم با آرامش مخاطر در این زمینه صحبت کنم» این امید پیدا شد تا بلکه رئیس جمهور ایران به وعده خود عمل کرده و در مجال وعده داده شده ناگفته های خود را به سمع مردم ایران برساند.

مقاله پیچک انحراف بخش دیگری از سلسله مقالات «توطئه های زنجیره ای» است که پیش از این در خبرنامه گویا درج شده بود. در این مقاله تلاش شده تا آن بخش از همگرانی و همکاری جناحی از سیاسیون ایران با دولتمردان اسرائیل را که پیش از این مسعود بهنود در مقاله خود کلیاتی از آن را مطرح کرده بود و شاید رئیس جمهور خاتمی در آینده ای موعود پرده از روی پیمان نانوشته عوامل داخلی و خارجی توطئه گر علیه ایران را بردارند! بررسی و ارزیابی شود.

پیچک انحراف اشاره به مشارکت جناحی از سیاسیون ایران که از ایشان تحت عنوان حلقه حقانی یاد می شود با عوامل اطلاعاتی اسرائیل دارد که در این همگرانی طی سالهای روی کار آمدن رئیس جمهور خاتمی همواره کوشیده اند با بحرانی نگاه داشتن وضعیت سیاسی ایران مانع از بهبود مناسبات ایران با جهان خارج و خصوصاً ایالات متحده آمریکا شده و سیاست تنش زدانی رئیس جمهور خاتمی را از حیز انتفاع بیاندازند.

این همگرانی برای تحقق خواسته خود کوشیده تا:

- آیت الله خامنه ای را مانع اصلی بهبود مناسبات دو کشور معرفی کند

- ضمن ایجاد زمینه نارضایتی اجتماعی بر علیه خامنه ای، فضای کشور را مهیای یک شورش اجتماعی کند

- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بنام دفاع از رهبری مجبور به ورود به جامعه بمنظور سرکوبی شورش و تامین امنیت نماید

- با میلیتاریزه کردن فضای جامعه مانع از بسط و توسعه پروسه اصلاحات در کشور شوند

حیات انگلی این وحدت مافیائی صرفاً منوط به حاکمیت جوی بسته و خفقان آور در کشور است تا بدینوسیله بتوانند زمینه های بسط و گسترش سلطه و اقتدار خود در اندامواره های ماشین قدرت جمهوری اسلامی ایران را تحفظ نمایند.

بنا به مصالحی دو بخش از این مقاله ناخواسته حذف و از بیان چند نام نیز پرهیز شده. اما در مجموع کوشش شده با حفظ امانت، گوهر و مطالب اصلی به اطلاع خوانندگان رسانده شود.

لازم به ذکر است در تهیه این مقاله از بخش هایی از مقاله [Made in England](#) نیز استفاده شده اما بنا به ضرورت و با توجه به اطلاعات جدیدی که بعد از چاپ آن مقاله حاصل شد در مطلب حاضر وجوهی از مقاله مزبور را نفی و تغییر داده ام.

پیشینه رقابت‌های جاسوسی در ایران معاصر

انقلاب اسلامی ایران به احتساب قدرت ویرانگرش در مقابل ساختارهای بجای مانده از حکومت پهلوی آثار و نتایج چشمگیری از خود در دهه ۶۰ بجای گذاشت. در حوزه اطلاعاتی با توجه به مناسبات مودت آمیز حکومت پهلوی با آمریکا و به تبع آن اسرائیل، تهران میدل به کانون مطمئنی برای فعالیتهای جاسوسی و اطلاعاتی CIA، MI6 و موساد (امریکا، انگلیس و اسرائیل) شده بود تا جاییکه کلیه تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه و بخشهایی از شوروی سابق تحت شنود و رویت امپراطوری افسانه ای جاسوسان حرفه ای تل آویو، لندن و واشنگتن در ایران قرار داشت.

هر چند این سه کشور در تحلیل نهانی متحدین استراتژیکی در نظام دو قطبی موجود در مواجهه با مسکو محسوب می شدند اما این وحدت استراتژیکی مانع از آن نبود تا سه کشور بدنبال رقابت پنهان با یکدیگر جهت تمهید منویات مستقل خود در ایران نباشند.

بر اساس همین رقابت پنهان و برسمیت شناخته شده، هر سه کشور به احتساب علانق و دلنگرانی های سیاسی و اقتصادی خود توانسته بودند بخش هایی از لایه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران را تحت نفوذ و اشراف خود در آورند.

رقابت های جاسوسی امریکا و انگلیس در ایران

یکی از بارزترین نمونه های این رقابت پنهان نبردی بود که در دهه چهل بین انگلستان و آمریکا در ایران شکل گرفت.

در سال ۱۳۴۷ که «اسماعیل رانین» با چاپ کتاب «اسناد فراموشخانه» اقدام به معرفی دولتمردان «انگلو فیل» در ساختار حاکمیت ایران کرد، بلافاصله و در مقام پاسخ کتاب «میراث خوار استعمار» به قلم «دکتر مهدی بهار» وارد بازار کتاب ایران شد و در آن اقدام به معرفی چهره های «آمریکوفیل» ایرانی و افشاگری علیه سیاستهای استعماری آمریکا در منطقه خاورمیانه شد.

هدف از این رویارونی قلمی سوزاندن مهره های تحت امر واشنگتن و لندن در ایران بود.

لازم بذکر است «اسماعیل رانین» یازده سال بعد از آن تاریخ در سال ۱۳۵۸ بطرز مشکوکی در تهران فوت کرد در حالی که شب قبل از درگذشتش با مراجعه به «میرحسین موسوی» سردبیر وقت روزنامه جمهوری اسلامی ارگان وقت حزب قدرتمند جمهوری اسلامی ایران خبر تهدید به قتلش را به موسوی داده و متقاضی کمک از وی شده بود.

در ماجرای کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نباید این نکته را از نظر دور داشت که در کانون خصومت انگلستان با «دکتر محمد مصدق» باز این لندن بود که توانست با زیرکی آمریکاییها را فریب داده و با ترسیم

چهره ای «کمونیست» از مصدق نزد واشنگتن، کاخ سفید را ترغیب به کودتا در ایران علیه نفوذ کمونیستها! نماید.

فربیی که ۲۵ سال بعد از آن آمریکاییها مجبور شدند تاوان سنگینی برای آن بپردازند و ضمن از دست دادن استراتژیک ترین متحد منطقه ای خود، مواجه با رژیمي بشدت ضد آمریکایی شوند که تمامی ارکان سیاسی شان را بمبارزه می طلبید.

نکته مغفول در کودتای ۲۸ مرداد آن بود که این کودتا قبل از آنکه موفق به سرکوب نهضت ملی ایران شود، موفق به خلع ید گسترده انگلستان از منافع اش در ایران شد و پس از آن لندن پذیرفت به عنوان شریک کوچکتر بر سر سفره منافع نفتی و اقتصادی ایران در کنار واشنگتن بنشیند.

سفره ای که تا قبل از آن لندن مالک انحصاری و سنتی آن بشمار می رفت و این انتخابی میان «بد» و «بدتر» برای انگلستان بود.

انگلستان ترجیح می داد با ترغیب آمریکایی ها جهت کودتا علیه مصدق، در ازای از دست دادن کامل و اجتناب ناپذیر ایران، با وارد کردن شریکی جدید و قدرتمند ضمن آنکه «حداقل ها» را برای خود حفظ کند، دامان خود را نیز از نجاست مباشرت کودتا در ایران نزد افکار عمومی مبرا نگاه دارد. هر چند ۱۵ سال بعد از آن نیز باز لندن با زیرکی موفق شد ضمن انعکاس گسترده امواج انقلاب ضد آمریکایی ایران از طریق رادیو دولتی BBC برآیند انقلاب ایران را علی رغم آنکه نمی توانست آنرا بنفع خود مصادره نماید اما لااقل آن امواج را بر علیه شریک و رقیب قدیمی اش هدایت کند.

بی جهت نبود که موج گسترده انقلاب اسلامی ایران در طول یکساله ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ در ساعت ۸ شب خاموش می شد و قاطبه ایرانیان هر شب خستگی یک روز مبارزه انقلابی خود را در کنار رادیو BBC برطرف می کردند. چرا که BBC در آن ایام عملاً میدل به رسانه انقلاب شده بود!

این نکته را نباید از نظر دور داشت که بعد از آنکه دکتر محمد مصدق با اتکای بر اندیشه ملی گرایانه خود موفق به خلع ید انگلستان از صنعت نفت ایران شد، لندن همواره به چشم عداوت به ملی گرایان ایران می نگریست و در سالهای پایانی رژیم پهلوی نیز بر همین اساس، انگلیسی ها بر این عقیده بودند که در صورت سقوط شاه بهترین گزینه برای غرب به قدرت رسیدن روحانیون محافظه کار در ایران است که در عین حالیکه سد محکمی در برابر شوروی ایجاد می کنند متقابلاً می توانند میلیون را نیز در ایران سرکوب نمایند.

اما از جانب دیگر ایالات متحده آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد عملاً از هر گروهی در ایران ولو مرتجع و غیردمکراتیک، تنها به صرف ضدیت با کمونیستها حمایت غیر علنی می کرد بر همین اساس بود که گروهی همچون انجمن حجتیه مورد استقبال غیر علنی سازمان اطلاعاتی آمریکا قرار داشت.

این امر از آنجا ناشی می‌شد که دغدغه اصلی آمریکا در دوران جنگ سرد صرفاً خطر کمونیست و مهار ارتش سرخ بود در حالیکه انگلیسها بواسطه حضور دیرینه و سنتی خود در ایران بیشتر بدنیاال حفظ کانالهای ارتباطی خود با محافل اقتصادی سنتی ایران بودند.

دیرینگی و حضور پرسابقه انگلیسها در ایران خصوصاً قانله مسیو نوز و قرارداد رژی به آنها این شناخت را داده بود که راه نفوذ بی خطر در اقتصاد ایران به بازار سنتی و روحانیت محافظه کار وابسته به آن ختم می‌شود. ارتباطات دیرینه و مستحکم انگلستان با جناح راست سنتی ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی مؤید رویکرد محافظه کارانه لندن به جریانهای پرنفوذ و با اعتبار اقتصادی در ساختار بازار ایران است.

کما اینکه در جریان پنهانده شدن «ولادمیر کوزیتکچین» دیپلمات سفارت شوروی در تهران در سال ۱۳۶۱ به لندن، این MI6 بود که اسامی همکاران «حزب توده ایران» با KGB را پس از اعترافات «کوزیتکچین» در لندن از طریق دولت وقت پاکستان در اختیار «حبیب الله عسگراولادی» وزیر وقت آموزش و پرورش! و یکی از منسوبین معروف جمعیت دست راستی مؤتلفه اسلامی قرار داد!

هدف انگلستان از این اطلاع رسانی به تیرگی کشاندن مناسبات حکومت نوپای تهران با مسکو بود، خصوصاً آنکه پیش از این با اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، بیم آن می‌رفت تا مسکو از خلاء وجود رقیب قدرت مندش در تهران بتواند حکومت نوین به قدرت رسیده در ایران را همچون هلوئی نوریس به نفع خود بچیند. لذا انگلستان کوشید غیبت آمریکا را شخصاً پر کرده و ابتدا تلاش کرد با تکیه بر پروژه محمد سعادت و اتهام جاسوسی وی برای شوروی زمینه تیرگی مناسبات بین تهران و مسکو را فراهم نماید و بدینوسیله جمیع پلهای مواصلاتی سیاسی میان این دو کشور را از میان بردارد، اما کم وزنی سیاسی سعادت مانع تحقق چنین خواسته ای برای انگلستان بود.

پروژه کوزیتکچین فرصت آرمانی را برای بازداشت گسترده سران حزب توده و غیر قانونی اعلام شدن فعالیت این حزب در ایران را با مدیریت پروژه لندن و از طریق ارتباط آرگانیك با جناح محافظه کار ایران فراهم کرد.

پروژه ای که توانست با مشارکت صمیمانه انگلستان و جناح محافظه کار ایران تا حدود زیادی دولتمردان کرملین را مجاب به حفظ فاصله بهداشتی خود با ایران نماید.

در بررسی مناسبات مودت آمیز جناح محافظه کار ایران با لندن نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی همین جناح بوده که انحصاراً ریاست اتاق بارزگانی ایران که محوری ترین مرکز تجارت خارجی در ایران است را در تصرف خود داشته و شخص علی نقی خاموشی عضو شاخص جمعیت مؤتلفه اسلامی ۲۳ سال است که بصورت

مستمر ریاست این مرکز مهم تجاری را عهده داری کرده و حبیب الله عسگراولادی دبیر کل جمعیت مؤتلفه نیز سالها ست که ریاست اتاق ایران و انگلیس را به خود اختصاص داده است.

انگلستان به پشتوانه حضور دیرینه اش در ایران شناخت نسبتاً دقیقی از مناسبات فرهنگی سیاسی و اقتصادی ایران داشته است و به پشتوانه همین اندوخته های اطلاعاتی اهتمام نخست خود در ایران را عمدتاً متمرکز بر تامین حداکثر منافع مالی با نزدیکی به محافل محافظه کار سنتی در ایران کرده است.

این در حالیست که در تمام سالهایی که انگلستان تامین منافع مالی خود را در ایران از طریق نفوذش در ساختارهای اقتصاد سنتی ایران تامین می‌کرد ایالات متحده آمریکا با تکفل رهبری جهان غرب در مبارزه با خطر سرخ عمده اهتمام جاسوسی و اطلاعاتی خود در ایران را صرفاً متمرکز بر فعالیتهای KGB و عوامل و سازمانهای متمایل به اتحاد جماهیر شوروی کرده بود. اهمتامی که منجر به پنهان ماندن تحولات زیر پوستی ایران در دیگر حوزه های سیاسی از چشم آمریکایی ها شده بود.

پیشینه فعالیت های جاسوسی اسرائیل در ایران

بر خلاف آمریکا و انگلستان، تمرکز اسرائیل در ایران قبل از منافع مالی متمرکز بر تحرکات سیاسی گروه های بوده که پیکان حمله ایدئولوژیکی و سیاسی شان منافع تل آویو را در منطقه هدف قرار داده بود.

ایران از زمان دکتر محمد مصدق برای اسرائیل حوزه خطر ساز تلقی می‌شد. از آنجا که ایران از آن درجه از استعداد برخوردار بوده که هر گونه تحولی در آن مبدل به الگو برای جهان عرب و اسلام شود لذا فعل و انفعالات ایران همواره در زیر ذره بین اسرائیلیها قرار داشته است.

نخستین لطمه ای که تل آویو از ایران خورد در دهه ۱۳۳۰ و منبعت از نهضت ملی کردن صنعت نفت بود. مصدق با اتکای بر اندیشه ملی گرایی و توفیق اش در ملی کردن صنعت نفت توانست الگوی مبارزه قدرتمندی را در اختیار جهان عرب قرار دهد. الگوی که به راحتی این فرصت را در اختیار جمال عبدالناصر قرار داد تا با استفاده از جذابیتهای نهضت مصدق او نیز با تکیه بر پان عربیسم ضمن توفیق در متحد ساختن جهان عرب اقدام به ملی کردن کانال سوئز کرده و انرژی جدیدی را به نهضت‌های مبارز با اسرائیل تزریق نماید.

سقوط حکومت مصدق در ایران در کنار شکست ناصر در جنگ با اسرائیل برای مدتی موجبات تقلیل دل نگرانی اسرائیلیها را فراهم کرد. اما با ظهور آیت الله خمینی در ایران و تاکید وی بر اندیشه وحدت جهان اسلام و خصوصاً قرانت انقلابی و سلطه ستیزانه اسلام مدل خمینی بار دیگر موجبات دلنگرانی اسرائیلیها از تحولات در ایران فراهم شد.

بدیهی بود که اسرائیل با توجه به ماهیت انقلاب اسلامی ایران، بسیار پیشتر و بیشتر از آمریکا تحولات ایران را دلگرا نه دنبال کند. همچنانکه قبل از اشغال سفارت آمریکا در تهران که توانست نهضت سلطه ستیزی با آمریکا با تکیه بر اندیشه اسلامی را در جهان عرب و مسلمانان اپیدمی کند، ماهیت ضد صهیونیستی انقلاب ایران و مواضع صریح و تند آیت الله خمینی علیه اسرائیل با تاکید بر وحدت جهان اسلام که به سالهای دهه ۱۳۴۰ می رسید تل آویو را بشدت دلنگران ساخته بود.

اسرائیل بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بدنال اشغال سفارت آمریکا در تهران نخست با لابی سنگین خود بر روی واشنگتن موفق به مجاب کردن کاخ سفید جهت قطع روابط با ایران شد و متعاقب آن همواره کوشیده است کلیه مجاری نزدیکی دو کشور را مسدود نگاه دارد همچنانکه در کنار این دو سیاست اهتمام خود را صرف حذف چهره های موجود در خط اول مبارزه با اسرائیل در جمهوری نوپا و انقلابی ایران کرده است. «لوبریانی» دیپلمات سرشناس اسرائیلی در تهران قبل از انقلاب از معدود کسانی بود که یکسال پیش از آنکه کمترین نشانی از تحولات انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در جامعه ایران بروز کرده باشد طی یک ضیافت شام در دربار ایران و در جمع دیگر همتایان خود با درک نابسامانی پنهان در تحولات زیر پوستی جامعه ایران خبر از تحولاتی غیر قابل پیش بینی در آینده نزدیک می داد.

این پیش گویی را قبل از آنکه بتوان به حساب فراست و ذکاوت سیاسی لوبریانی گذاشت باید محصول کار اطلاعاتی عمیق و حساب شده سرویس اطلاعاتی موساد در ایران دانست.

اسرائیلی ها با برخورداری از فراغتی که در سایه همکاری حکومت وقت ایران برایشان فراهم شده بود موفق شده بودند بخوبی با گمانه زنی های خود به گسل های سیاسی - اجتماعی موجود در ایران دهه ۱۳۵۰ پی برده و سنسورهای امنیتی شان در ایران بموقع هشدارهای لازم را به مرکز مخابره کنند.

هر چند پیروزی انقلاب اسلامی توانست کانون مطمئن امپراطوری جاسوسی این سه کشور (آمریکا، انگلستان و اسرائیل) در ایران را مضمحل نماید اما این بمعنای آن نبود که عوامل این امپراطوری مضمحل شده به بازیافت خود دست نزده و چشم های خود را بر روی تحولات یکی از مهم ترین کشورهای منطقه ببندد.

اسرائیل از همان ابتدای پیروزی انقلاب و روی کار آمدن حکومت جدید در ایران اهتمام خود را معطوف به تسویه عناصر اصولگرای ضد صهیونیست در بدنه انقلاب ایران در کنار باز کردن پایگاه برای خود در میان صاحب منصبان حکومت نوپای تهران کرد.

تل آویو بمنظور تحصیل هدف اول خود اقدام به حذف فیزیکی چهره های پرسابقه خط نخست مبارزه با اسرائیل کرد. مفقود شدن امام موسی صدر در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران قابل انتظارترین اقدام از

جانب تل آویو می تواند باشد که بدینوسیله می توانست با وقوف بر میزان نفوذ و محبوبیت وی نزد شیعیان لبنان امکان ایجاد محور صدر - خمینی را از میان بردارد.



در همین راستا می توان به شهادت مشکوک مصطفی چمران رهبر جنگ های نامنظم در جبهه های جنگ ایران و عراق اشاره کرد.

سابقه عملیاتی چمران که سالها قبل از پیروزی انقلاب ایران با عزیمت خود از آمریکا به لبنان در کنار مرحوم حاج احمد خمینی اقدام به راه اندازی سازمان شبه نظامی امل با همکاری نبیه بری کرده بود، به اندازه کافی به نیروهای عملیاتی موساد انگیزه می داد تا از طریق عوامل خود در ایران انتقام خود را از چمران بگیرند.

چمران به مدد الهامات عمیقی که از آموزه ای روشنفکرانه و دینی دکتر شریعتی اخذ کرده بود، موفق شد تا در دهه ۵۰ در کنار امام موسی صدر، شیعیان لبنان را به یک انسجام و وحدت آرمانی در راه مبارزه با نیروهای اشغالگر اسرائیل در جنوب لبنان برساند.

موفقیت چمران از سونی ملهم از بار مبارز و سلطه ستیزانه اندیشه منبعث از اسلام ایدئولوژیک دکتر شریعتی بود و از سونی دیگر به ماهیت تاریخی سلوک شیعی در لبنان باز می گشت.

شیعیان لبنان روحیتاً انسانهائی جسور و سلحشورند. این صفت تاریخی نیز از آنجا ناشی می شود که تفکر شیعی برای نخستین بار بعد از تبعید ابوذر غفاری صحابه خاص پیغمبر به صحرای ربه در زمان خلافت خلیفه سوم توسط وی در این منطقه ترویج شد.

ابوذر به صفت شخصی بادیه نشینی جسور و صریح الهجه در مقابل سلاطین بود. همین ویژگی و انتقادات تند وی به عملکرد خلفای راشدین بود که نهایتاً منجر به تبعید وی به صحرای ربه در جنوب لبنان شد.

ابوذر در سالهای تبعید خود در ریزه توانست شیعه جسور و مبارزه طلبی را در منطقه از خود بجای بگذارد که اکنون از دل آن جنگاوران زیانزادی همچوم چریکهای حزب الله لبنان قد علم کرده اند. این اتمسفر فضای آرماتی مناسبی را در اختیار چمران قرار می داد تا براحتی بتواند با سازماندهی شیعیان لبنان خاک ریز محکمی را در مقابل نیروهای اسرائیلی ایجاد نماید.

عزیمت چمران به ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هر چند می توانست خبر خوبی برای اسرائیل باشد اما عوامل سازمان اطلاعاتی موساد آنقدر ساده اندیش نبودند که نفوذ و اقتدار چمران در لبنان را نادیده بگیرند. خصوصاً آنکه چمران اکنون به مدد حضورش در ساختار قانونی حکومت انقلابی ایران می توانست اثرگذاری بیشتر و عمیق تری بر مبارزات ضد صهیونیستی در جنوب لبنان داشته باشد.

برخورد حذفی دیگر صهیونیستها در ایران بعد از انقلاب را می توان در انفجار مشکوک دفتر حزب جمهوری اسلامی ایران در تهران سال ۱۳۶۰ جستجو کرد.

هر چند علی الظاهر تاکنون در افکار عمومی این انفجار به سازمان تروریستی تحت امر مسعود رجوی و فرد مجهول الهویه ای به نام کلاهی منتسب شده اما با توجه به تقارن تاریخی تهاجم ارتش اسرائیل به نیروگاه اتمی عراق با انفجار مشکوک جلسه حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه تهران انتساب این عملیات تروریستی به موساد اسرائیل مقرون به صحت تر از انتساب آن به گروه مسعود رجوی است خصوصاً آنکه تاکنون هم این سازمان رسماً تقبل مسئولیت انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی را به عهده نگرفته .

وحشت اسرائیل از عراق صرفاً متأثر از توان نظامی حکومت نامتعارف بغداد بود لذا تنها از بین بردن توان هسته ای عراق به اندازه کافی می توانست تل آویو را از ناحیه عراق دچار آسودگی خاطر کند.

اما دلشوره اسرائیلیها از ایران قبل از توان نظامی منبعث از تفکر انقلابی و نفوذ معنوی چهره های معتبر و بااقتدار حکومت نوپای ایران در منطقه بود.

محمد بهشتی دبیر کل قدرتمند حزب جمهوری اسلامی در کنار محمد منتظری فرزند آیت الله منتظری و کسی که دارای سابقه عملیاتی گسترده در مبارزات شیعیان جنوب لبنان بود به اندازه کافی به اسرائیل انگیزه برای از میان برداشتن ایشان می داد.

این در حالی است که انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که شباهت زیادی با نوع عملیاتیهای تروریستی موساد داشت در عین حالی که چهره های رادیکال مخالف با اسرائیل را از عرصه حکومت نوپای مستقر در تهران از میان برداشت همزمان تامین کننده منافع آن جناحی در ایران شد که از سالها پیش در تعارض ایدئولوژیکی با تفکر انقلابی طیف منتسب به دکتر بهشتی بوده! و در تحلیل نهانی می توانستند متحدین خوبی برای یکدیگر باشند.

انفجار حزب جمهوری اسلامی همزمان دو هدف را برای بانیان آن می توانست تامین کند:

نخست حذف چهره های شاخص منتسب به اسلام نواندیش ، انقلابی و ضد اسرائیلی و دوم کسب مجوز برای جناح اقتدارگرای ایران بمنظور قلع و قمع گروه تحت امر مسعود رجوی و حذف فیزیکی یکی از سازمانهای مزاحم این جناح برای تصاحب کامل قدرت. جدالی قدرتی که ماحصل آن ورود اجتناب ناپذیر مسیر انقلاب اسلامی به فاز خشونت طی دهه ۱۳۶۰ شد که هزینه های گزافی را بر روند انقلاب اسلامی متحمل کرد.

عوامل اسرائیل در ایران بعد از انقلاب

از آنجا که طیف بندی روحانیون در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی عمدتاً حول محور موافقین (جناح چپ) و مخالفین (جناح راست) آموزه های دکتر شریعتی شکل گرفته بود این امر فصل مشترکی را برای وحدت استراتژیک اسرائیلیهایی که به همان اندازه روحانیون دست راستی ایران از شریعتی متنفر بودند به حساب می آمد.



از نظر اسرائیل جرم بزرگ شریعتی آن بود که توانسته با ارائه یک اسلام ایدئولوژیکی و انقلابی نیروی نوینی را در ظرفیتهای نهضت‌های ضد صهیونیستی منطقه تزریق نماید که انقلاب اسلامی ایران بارزترین نمونه آن محسوب می شد.

دکتر بهشتی که در دهه ۱۳۵۰ خود از بانیان مدرسه علمیه حقانی در قم بود هر چند انگیزه خود از تاسیس این مدرسه را آشنائی طلاب با علم روز و جهان معاصر قرار داد اما بعد از بروز اختلافات ایشان و همفکرانش با جناح راست مدرسه حقانی به رهبری مصباح یزدی بر سر عقاید و آموزه های دکتر علی شریعتی از این مدرسه جدا شد و طی یک سخنرانی در جمع طلاب این مدرسه گفت:

«مدرسه ای که بخواهد یک مشت انسان لجوج ، پرخاشگر بی جا و متعصب تربیت کند که نتوانند با همه دو کلمه حرف بزنند چه ارزشی دارد؟ این نوع موضعگیریها بسیاری از افراد را به یاد چماق های تکفیری می اندازد که در تاریخ درباره عصر تفتیش عقاید کلیسا و و قرون وسطی خوانده اند» (آیت الله بهشتی: شریعتی ، جستجوگری در مسیر شدن)

تضاد مواضع فکری بهشتی و همفکران وی با جناح راست مدرسه حقانی زمانی قابل فهم تر است که این مواضع در مقابل اظهارات مصباح یزدی قرار گیرد آنجا که می گوید:

«هر جا که آهنگ مخالفت با ولایت فقیه یا ولی فقیه ساز شده سعی کنید آنرا خاموش کنید، اگر از روی نادانی است برایش توضیح دهید و شبهه اش را رفع کنید ولی اگر از روی غرض ورزی است او را خفه کنید!» (سخنرانی در جمع بسیجیان شهرستان قروه - ۷ مرداد ۸۱)



چنین آموزه هانی در بطن خود آنقدر استعداد داشت تا از مثنی طلبه جوان، روحانیون خشن و سرکوبگری بسازد که نخستین اقدام عملی شان در صیانت از بیضه اسلام به قتل رساندن حجت الاسلام شمس آبادی در دهه ۱۳۵۰ باشد!

در دوران حکومت پهلوی مقابله با دکتر علی شریعتی از اهداف اصلی مدرسه حقانی بود . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آن بخش از چهره های مدرسه حقانی که در طیف طرفداران دکتر شریعتی قرار داشتند به هیئت حاکمه پیوستند از جمله مرتضی مطهری، آیت الله بهشتی، آیت الله قدوسی، شاهچراغی و غلامحسین کرباسچی.

کادر بجای مانده در مدرسه حقانی نیز که مجموعاً وابسته به جناح خشن و اقتدارگرای حقانی و برخوردار از مواضع خصمانه علیه دکتر شریعتی بود ، بعد از پیروزی انقلاب توانست به تدریج و بخصوص بعد از فوت آیت الله خمینی در هیئت حاکمه ایران نفوذ نمایند.

از این میان می توان به آقایان **جنتی، علی رازینی، رنیزی، نیری، محسنی اژه ای، علی فلاحیان، روح الله حسینیان، میرحجازی، پورمحمدی، رهبرپور، حجت الاسلام علیزاده**، اشاره کرد که موفق به کسب تصدی

مسئولیت در دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب و قوه قضائیه شدند.

این حلقه تدریجاً و به مرور زمان توانست برای خود کادرهای پیاده نظامی هم از بدنه سپاه پاسداران فراهم آورد که از این میان می توان به آقایان سردار **غلامرضا نقدی، سرلشگر ذوالقدر، سردار الله کرم** اشاره کرد.

سپاهیان که برخلاف نسل نخست بانیان این نهاد دارای خاستگاهی خشن و نامانوس با آموزه های عرفانی کسانی همچون شهید باکری و شهید همت می باشند.

حسین شریعتمداری سپاهی سابق و مدیر مسئول فعلی روزنامه کیهان و پیش از وی **عباس سلیمی نمین** معاونت وزارت اطلاعات و مدیر مسئول هفته نامه کیهان هوایی نیز با مجموعه ای از عوامل تحت امر خود در این نشریه بخش رسانه ای این حلقه را عهده داری کرده و تا قبل از بازداشت عوامل قتلهای زنجیره ای همکاری نزدیکی با عقبه این جناح در وزارت اطلاعات و شخص **سعید امامی** (معاونت امنیتی وزارت در دوره تصدی مسئولیت فلاحیان) داشتند.

در مجموع آموزه ای مدرسه حقانی توانست طلاب خشنی را تحویل جامعه دینی ایران بدهد که با پیروزی انقلاب اسلامی و حذف تدریجی چهره های شاخص اسلام نواندیش گام به گام در هرم قدرت جمهوری اسلامی نفوذ کنند.

نفوذی که با توجه به قرابت عقیدتی حذف اندیشانه و خشن ایشان با دولتمردان اسرائیل زمینه های همگرایی و وحدت رویه آنها را می توانست فراهم آورد.

این در حالیست که حلقه حقانی در آموزه های عقیدتی خود نفرت آشکاری از هر گونه نزدیکی با آمریکا داشته و در مانیفست خود نیز صراحتاً بر آن تاکید کرده است.

در مجموع سه فاکتور مشترک: **کنش خشونت آمیز، نفرت از دکتر علی شریعتی و مخالفت بنیانی با نزدیکی ایران و آمریکا** توانست موجبات قرابت فکری و عملی دسیسه چینان تل آویو با فارغ التحصیلان مدرسه حقانی را بمنظور کارشکنی در مسیر و اهداف انقلاب ایران را فراهم آورد.

کانون تجمع حلقه حقانی کجاست ؟

حجت الاسلام محمدی ری شهری هر چند ارتباط رسمی و حوزوی با فارغ التحصیلان مدرسه حقانی نداشت لیکن از زمان تصدی مسئولیتش در پست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران و بکار گماردن چهره های برجسته ای از مدرسه حقانی همچون **علی فلاحیان** در این وزارتخانه تدریجاً در کانون این حلقه قرار گرفت و نهایتاً در سال ۱۳۷۴ با راه اندازی جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی توانست کانونی رسمی برای تجمیع پایوران حلقه حقانی با محوریت خویش را تمهید نماید.

کانونی که گفته می شود از مجرای بنیاد اقتصادی «فواد ری» که در مجاورت دفاتر تولیت حضرت عبدالعظیم واقع شده تغذیه مالی می شود.

ری شهری بعد از جمع کردن چهره های شاخص خشونت طلب مدرسه حقانی در قالب جمعیت دفاع از ارزش ها طی مقاله های متعددی در نشریه «ارزشها» ارگان این تشکل اقدام به تنویریه کردن آرمانها و اهداف خود و متحدینش کرد.

این نشریه در خصوص دیدگاه سیاست خارجی جمعیت دفاع از ارزشها صراحتاً اظهار می داشت:

«رابطه جمهوری اسلامی ایران با رژیم آمریکا رابطه دو کشوری نیست که صرفاً اختلافاتی با هم دارند، بلکه مساله یک انقلاب است که اساساً موجودیت نظام سلطه را برنمی تابد و بنابراین با رژیم تجاوزگر کنونی آمریکا تضاد ذاتی دارد ... انقلاب اسلامی هدفی جز نابودی نظام تجاوزگر آمریکا ندارد» (هفته نامه ارزشها، شماره ۱۰، ۷۵/۱۲/۱۳، ص ۴)

در مرانامه جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی نیز بر مقابله با سیاستهای آمریکا تاکید شده و آمده است:

«سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیوسته باید با سیاستهای توسعه طلبانه و زیاده خواهانه قدرتهای استکباری به ویژه آمریکا مقابله کند» (مرانامه جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی، فصل چهارم)

همچنانکه گروه تندرو **انصارحزب الله** که تحت تولیت **آیت الله جنتی** قرار دارد در مقام پیاده نظام حلقه حقانی نیز به شدت ارتباط با آمریکا را رد کرده و حتی خواستار تصویب قوانینی شده تا آتھانی که ارتباط با آمریکا را مطرح می کنند به اشد مجازات برساند و حتی تهدید کرده اندکه در غیر اینصورت حزب الله خود رسماً به وظیفه اش عمل خواهد کرد. (ماهانامه یالثارات الحسین، ارگان انصارحزب الله شماره ۲۳)

نفرت عقیدتی حلقه حقانبه گردآمده در جمعیت دفاع از ارزشها از هرگونه نزدیکی با آمریکا در بطن خود زمینه مساعدی را برای قرابت و همکاری ایشان با عوامل صهیونیسم که همواره دل نگران نزدیکی جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده آمریکا بوده اند، فراهم می ساخت. این در حالی است که اسرائیل صرفنظر از قرابتهای عقیدتی اش با حلقه حقانی همواره از دو حربه سکس و خشونت هم بمنظور یارگیری در حوزه های عملیاتی اش بهره کافی برده است.

سکس؛ پاشنه آشیل حقانی

موساد همواره کوشیده از طریق آلوده کردن اهداف و طعمه هایش به روابط سکسی با طعمه هائی که بر سر راه ایشان می گذارد آنها را وادار به همکاری با خود کرده و در غیر اینصورت با پروژه قتل درمانی به حذف فیزیکی مخالفان اقدام می نماید.

دسیسه ای که در سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای وزیر وقت ارشاد اسلامی صورت گرفت نمونه آشکاری از این ترفند قدیمی اسرائیلی ها بود. هر چند جاسوسه ای که با در دست داشتن فیلمی که بصورت مخفیانه از هم آغوشی اش با وزیر مربوطه

تهیه کرده بود به هنگام خروج از فرودگاه مهرآباد بصورتی تصادفی لو رفت و دستگیر شد.

همچنین خبری که اخیراً بر روی سایت «پیک نت» منتشر شد (۳ دی ۸۱) مبنی برکشف ارتباط رئیس کل دادگستری تهران با یک شبکه جاسوسی امریکایی-اسرائیلی در صورت صحت نمونه مهم دیگری از شیوه استخدام نیرو توسط اسرائیلیها است.

مطابق این خبر:

«وزارت اطلاعات و امنیت به اسناد و اطلاعات انکار ناپذیری در ارتباط با روابط **حجت الاسلام علیزاده** رئیس کل دادگستری مرکز با یک شبکه جاسوسی امریکایی-اسرائیلی دست یافته و آن را مستقیماً در اختیار رهبر قرار داده است. در رابطه با همین اطلاعات از وی چند جلسه بازجویی شده و موقتاً از وی خواسته شده است نه اطلاعیه ای صادر کند و نه در امور قضائی استان مرکز دخالت کند تا تکلیف روشن شود. به وی حتی اجازه خروج از تهران نیز داده نمی شود و به همین دلیل با درخواست مکرر وی برای رفتن به خراسان مخالفت شده است. حتی گفته می شود سفر اخیر «**سلیمی نمین**» معاون سابق وزارت اطلاعات در زمان **ری شهری** به خراسان و دیدار وی با آیت الله واعظ طبسی و همچنین سفر اخیر وزیر اطلاعات به خراسان نیز در همین ارتباط و برای قانع ساختن واعظ با دستگیری **علیزاده** و یا برکناری او بوده است ... یک گزارش دیگر نیز حاکیست: دستگیری ۵۰ تن در شهر قم که چند ماه پیش و باتهام جاسوسی صورت گرفت و محمد خاتمی نیز از آن یاد کرد، سرنخ های ارتباطات جاسوسی **علیزاده** را بدست داد. **علیزاده** پیش از انتقال به تهران و تحویل گرفتن پست ریاست کلی دادگستری مرکز در دادگستری مشهد اشتغال داشت و پیش از آن نیز در سرخس خراسان در همین رشته فعالیت می کرد»

این در حالیکه گفته می شود **علیزاده** در زمان تصدی مسئولیتش در خراسان برخوردار از چند پرونده اخلاقی و منکراتی نیز بوده است لذا استبعادی ندارد که عوامل موساد توفیق آنرا پیدا کرده باشند تا از همان دامی که برای وزیر اسبق ارشاد استفاده کرده بودند اینبار نیز برای به دام انداختن مشارالیه استفاده کرده با این تفاوت که اینبار عملیاتشان با موفقیت همراه بوده باشد!

نکته قابل توجه در خصوص خبر فوق در آنست که بلافاصله بعد از پخش این اتهام رئیس کل دادگستری تهران بصورتی اعلام نشده اقدام به برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی کرد اما علی رغم توقع افکار تحریک شده عمومی، در این کنفرانس کمترین اشاره ای به صحت و سقم اتهام مزبور نکرد.

چنین واکنشی بمعنای گرفتن سم خبر با حضور در افکار عمومی است تا بدینوسیله چهره متهم با سیاست بی اعتنائی به اصل اتهام مستوره باقی بماند.

گذشته از آنکه پیش از این نیز در جریان قتلهای زنجیره ای پانیز ۱۳۷۷ توسط **سعید امامی** و یارانش رد پای زنی زیبا روی به نام فاطمه قائم مقامی در رسانه ها

مطرح شد که از وی به عنوان معشوقه یکی از چهره های سرشناس حلقه حقانی نام برده می شد که در همان ایام بصورتی مشکوک در تهران کشته شد! همچنانکه در برخی از رسانه های برون مرزی نیز رد دختر جوانی به نام سحر به عنوان معشوقه سعید امامی بارها مطرح شد.

لذا احتمال دور از انتظاری نیست که در صورت صحت اخبار فوق اسرائیل توانسته از حربه سکس بعنوان دامچاله ای برای به خدمت گرفتن برخی از عناصر سرشناس صاحب منصب در جمهوری اسلامی استفاده ببرد.

رد پای حلقه حقانی - تل آویو در قتل‌های زنجیره ای

آیت الله خامنه ای بعد از افشای مداخلت عناصر وزارت اطلاعات در قاتله قتل‌های زنجیره ای صراحتاً در یکی از سخنرانی های خود اظهار داشت:

«نمی توان باور کرد که این قتلها بدون سناریوی خارجی باشد و با توجه به ضرر این جنایات علیه ملت و دولت و حکومت ایران ممکن نیست این قتلها بدون سناریوی خارجی باشد»

و متعاقب آن محسن رضانی فرمانده سابق سپاه پاسداران طی یک کنفرانس خبری رد پای اسرائیلیها را در قتل‌های زنجیره ای مطرح کرد لذا ردیابی عوامل موساد در ساختار اطلاعاتی ایران فرضی محتمل به نظر می رسد خصوصاً آنکه در همین چارچوب امیرفرشاد ابراهیمی نیز در اعترافات خود در بخش همکاری با حسین شریعتمداری اظهار می دارد:

«یادم می آید که همان موقع هم آقای سعید اسلامی (امامی) با موبایلش تماس گرفت و گفت که من شما را به آقای شریعتمداری (مدیر مسئول و سرپرست روزنامه کیهان) معرفی می کنم تا با ایشان هم کار کنید. پرسید که نشریه تان را کجا چاپ می کنید؟ که ما گفتیم يك نشریه شلمچه است که بنیاد رسالت برایمان چاپ می کند. گفت: کیهان هم کمک تان می کند. زنگ زد به آقای شریعتمداری گفت: آقای الله کرم اینها و آقای گودرزی میباید پیش شما، کمک شان کنید. ویژه نامه ای که همان موقع دادگاه هم چاپش را ممنوع کرده بود، در تیراژ میلیونی موسسه کیهان برایمان چاپ کرد که مروری بود بر زندگی آقای خاتمی ولی مطلب دیگری که هست، آقای اسلامی، آقای دیگری را (که هنوز نام و نام فامیلیش برای من معلوم نیست و آقای رضایی پارسال در افشاگری هایش گفت که جاسوس صهیونیست ها است) به الله کرم معرفی کرد و گفت که کمکمان می کند»

از سونی دیگر همین که مهرداد عالیخانی یکی از متهمین اصلی قتل‌های زنجیره ای که اخیراً محکوم به حکم سنگین چهار بار حبس ابد شد، به اقرار صریح روزنامه کیهان چاپ تهران (سرمقاله ۸ بهمن ۸۱)، برادر زاده مسعود عالیخانی عنصر برجسته «شیکه زیتون» محفل جاسوسی و اطلاعاتی اصلی موساد اسرائیل در ایران زمان پهلوی بوده، این قرابت نسبی

می تواند مدرک قبال اعتنائی در نفوذ تل آویو در ساختار اطلاعاتی ایران باشد.

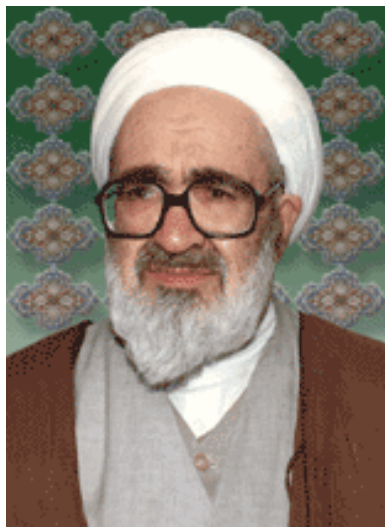
گذشته از آنکه مصاحبه رادیویی سال گذشته حسین مهری از رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس با علی فلاحیان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ در موقعیتی که فلاحیان خود یکی از کاندیداهای این انتخابات بود و رادیو ۲۴ ساعته نیز یکی از رسانه های نشان دار متعلق به انحصارات رسانه ای صهیونیستها در جامعه فارسی زبانان لوس آنجلس است را تنها می توان تمهید رسانی رسانه ای تل آویو به حلقه ای از عالی رتیبگان سیاسی در ایران یاد کرد که بدلیل حضور شخص علی فلاحیان در راس عملیاتی آن، از ایشان تحت عنوان «حلقه حقانی» نام برده می شود.

حلقه ای که رسانه های برون مرزی منتسب به اسرائیل اقدام به دادن رپرتاژ آگهی رایگان به کاندیدای منتخب ایشان می نماید!

نفوذ تدریجی حلقه حقانی در ساختار قدرت

این گروه از روحانیون متصلب الفکر تا زمان حیات آیت الله خمینی بدلیل جذب و نفوذ ایشان در ساختار انقلاب و حکومت و مردم کمتر تمایلی به ابراز وجود علنی در تحولات سیاسی ایران داشتند اما این عدم تمایل به معنای بی تحرکی پنهان ایشان در عرصه سیاست ایران نبود.

نخستین خیزش پنهان این جناح خشکه مقدس و خشن را می توان در پروسه حذف تدریجی آیت الله منتظری از هرم قدرت ایران مشاهده کرد، توطئه ای که در بطن خود برخوردار از خاصیت مرضی الطرفینی هم زمان برای حلقه حقانی در کنار عوامل حکومت تل آویو بود.



کیومرث صابری طنز نویس سرشناس مطبوعات ایران یکبار در توصیف شخصیت دکتر محمد جواد لاریجانی (تنورسین سرشناس جناح راست ایران) گفته بود:

لاریجانی سیاستمداری است که از مجموع پیش بینی های متعدّدش در عرصه سیاست جز آنها که اشتباه در می آید الباقی آنها درست است!!!

لاریجانی اخیراً طی مصاحبه ای با خبرگزاری دانشجویی ایران (۸۱/۰۹/۱۱) با اشاره به جریان سفر مخفیانه رابرت مک فارلین مشاور امنیت ملی کابینه رونالد ریگان رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا به ایران که به گفته ایشان از طرف آمریکاییها برای ایجاد رابطه با ایران اجرا شد و توسط صهیونیستها لو رفت، گفته است:

«... در زمان آمدن مک فارلین به ایران، زمان بسیار مناسبی بود که ما به این قدم آمریکا جواب مثبت می دادیم زیرا در آن زمان، آمریکا به این نتیجه رسیده بود که با ایران پیروز کار کند. البته این امر توسط صهیونیستها لو رفت. در هیاتی که همراه مک فارلین آمده بود دو جاسوس «موساد» وجود داشت که خود آمریکاییها در جریان آن نبودند که هواپیمای یکی از آنها به دلیل نقص فنی از بین رفت ولی دیگری توانست به اسرائیل باز گردد»

علی الظاهر اظهارات فوق یکی از ادعاهای معتبر لاریجانی بشمار می رود، هر چند در آن تاریخ مسئول لو رفتن سفر مک فارلین به ایران، مهدی هاشمی (یکی از منسوبان آیت الله منتظری) معرفی شد که خبر این سفر را به مجله الشراخ چاپ لبنان رسانده بود اما مهم این است که روحانیون حلقه حقانی توانستند با توسل به این بهانه زیرکانه چیرانی را با معرکه گردانی حجت الاسلام **محمدی ری شهری** بر علیه آیت الله منتظری مدیریت کنند که فرجام آن منجر به حذف منتظری از دایره قدرت ایران شد.

ترفندی که علی رغم ظاهر صلاح بودنش، شیطنت مستتر در آن نیز دور از چشم آیت الله خمینی نماند و ایشان هشیارانه طی ملاقاتی که در همان زمان با آیت الله طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان داشتند خطاب به ایشان می گویند:

«بروید و با ایشان (آیت الله منتظری) صحبت کنید و بگویند من روی شما سرمایه گذاری کرده ام، اگر می بینید که روحانیون در مقابل شما نمی ایستند به این دلیل است که من هستم و اگر روزی من نباشم آنها در مقابل شما خواهند ایستاد لذا شما نباید وضعی داشته باشید و این مهدی هاشمی بهانه ای است دست آنها»! (خاطرات سیاسی - صفحه ۲۹)

تاکید آیت الله خمینی به بهانه بودن مهدی هاشمی برای روحانیون مخالف منتظری در قانله مک فارلین شاخص مهمی در هوشیاری رهبر فقید جمهوری اسلامی ایران از تحرکات توطئه آمیز حلقه حقانی در آن مقطع بود. در مجموع هم اسرائیلی ها و هم متحدین داخلی شان در ایران موفق شدند از ماجرای سفر مک فارلین به ایران به نفع خود بهره برداری لازم را به عمل آورند. در جریان سفر مک فارلین همزمان هم حقانی چی های گردآمده به دور **حجت الاسلام ری شهری** توانستند با توفیق حذف آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری

جمهوری اسلامی ایران خود را از دغدغه دور ماندن از قدرت بعد از فوت آیت الله خمینی رها سازند و هم اسرائیلیها با زیرکی موفق شدند تلاشهای آمریکا برای نزدیکی به ایران را با شکست همراه سازند. چنین تلاشهایی در ایران بعد از انقلاب اسلامی مسبوق به سابقه بود.

سوابق کارشکنی حلقه حقانی - تل آویو در

سیاست خارجی ایران

حلقه حقانی - تل آویو طی دو دهه بعد از انقلاب اسلامی پروژه های مشترک دیگری را نیز جهت اخلاص در مسیر سیاست تنش زدائی ایران با جهان غرب مدیریت کرده اند از جمله:

ترور «شاهپور بختیار» در آستانه سفر «فرانسوا میتران» رئیس جمهور فقید فرانسه به تهران در منزل مسکونی اش واقع در پاریس که اولین اثر این ترور لغو سفر میتران به تهران بود که در آن مقطع نفس انجام این سفر برای دولتمردان ایران دارای اهمیت بالایی بود.

همچنین ترور مشکوک «دکتر کاظم سامی» وزیر بهداشت کابینه مهندس بازرگان در تهران همزمان با ورود «هانس دیتریش گنشر» وزیر خارجه وقت دولت آلمان در سال ۱۳۶۶ به ایران که منجر به آن شد تا گنشر پس از بازگشت به «بن» اعلام کند «هنوز امنیت کافی در ایران جهت سرمایه گذاری وجود ندارد».

ترور «شرفکندی» در آلمان در آستانه توافق وی با جمهوری اسلامی بمنظور دست برداشتن از مبارزه مسلحانه با ایران و بازگشت به کشور بمنظور مبارزه صرفاً سیاسی، مورد دیگری از اخلاص و کارشکنی در مسیر سیاستهای خارجی ایران بود.

لازم به ذکر است که طی گفتگویی که با سفیر وقت ایران در آلمان شخصاً انجام دادم مشارالیه با ذکر این نکته اظهار داشت که نتیجه گفتگوهای دو جانبه میان ما با شرفکندی منجر به موافقت ایشان جهت دست برداشتن از مبارزه مسلحانه علیه ایران و بازگشت به کشور جهت مبارزه صرفاً سیاسی بود که ناگهان مواجه با حادثه میکونوس شدیم.

ظاهراً در آن مقطع بار دیگر اسرائیلیها توانسته بودند از طریق عوامل داخلی خود در حلقه **سعید امامی** ضمن ترور شرفکندی از سویی زمینه بهبود مناسبات جمهوری اسلامی با یکی از سازمانهای قدرتمند گرد داخل کشور را به هم بزنند و از سوی دیگر جناح اقتدارگرای داخل ایران نیز با انجام این ترور ضمن مانور قدرت دادن در برابر رقبای داخلی جای پای خود را در داخل کشور مستحکم تر نمایند و هم زمان خوراک لازم را در اختیار صهیونیستها جهت فراهم آوردن زمینه های انزوی هر چه بیشتر ایران در جهان غرب با به راه انداختن دادگاه جنجالی میکونوس قرار دهند.

نکته مهم در جریان ترور شرفکندی آن بود که عوامل اطلاعاتی دولت آلمان موفق به یافتن رد پای تل آویو و متحدین مافیائی شان در ایران شده بودند و از همین رو



تا حد ممکن با دولت ایران و سفیر وقت جمهوری اسلامی در بن همکاری لازم را کردند و برخلاف توقع افکار عمومی استقبال و همکاری چندانی با قوه قضائیه آلمان در جریان دادگاه میکونوس به عمل نیاوردند. در مجموع حلقه حقانی از ابتدای استقرار حکومت جمهوری اسلامی قدم های آرام و حساب شده ای را بمنظور احراز مناصب قدرت در ساختار حکومت ایران را برداشته است.

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ ، نخستین خیز رسمی حقانی برای تصاحب قدرت

تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ حلقه حقانی اصراری بر ابراز وجود سیاسی در کردیورهای عمومی از خود نشان نمی داد و عمدتاً می کوشید با حرکت با چراغ خاموش بدون سر و صدا اهداف سیاسی خود را پی گیری کند.

اما با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ این جناح سیاست حرکت با چراغ خاموش خود را کنار گذاشت و با تحلیلی که از مساعد بودن فضا به نفع خود و خیز جهت تصاحب کرسی ریاست جمهوری می دید ضمن تشکیل جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی به دبیر کلی **حجت الاسلام محمدی ری شهری** و مجموعه ای از چهره های شاخص مدرسه حقانی رسماً پای به صحنه علنی سیاست گذاشت.

حضور ایشان به عرصه علنی سیاست یکی از اشتباهات استراتژیک شان بود چرا که تا قبل از آن توانسته بودند بدون نیاز به پاسخگویی به افکار عمومی مصادر قدرت متعددی را در ساختار هرم قدرت ایران را اشغال کنند اما با اعلام موجودیتشان در قالب جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی و معرفی ری شهری بعنوان کاندیدای خود در انتخابات ریاست جمهوری عملاً به قلت پایگاه مردمی خود در ایران واقف شدند و دیگر نمی توانستند از کیک قدرت در ایران سهمی بیش از لیاقت شان را در حوزه های انتخابی مطالبه کنند.

لازم به ذکر است آراء مکتسبه ری شهری در انتخابات سال ۱۳۷۶ به زحمت به عدد ۷۰۰ هزار که حتی کمتر از آراء باطله بود! می رسید.

اما تا پیش از این، تحلیل این جناح مبتنی بر توفیق ایشان در انتخابات مزبور بود.

توهم پیروزی

سه شنبه هشتم آبان ماه سال ۱۳۷۳ - ساعت ۹ صبح ، نهاد عالی ریاست جمهوری.

در موقعیتی که هنوز بیش از دو سال به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ مانده بود عطاالله مهاجرانی معاونت پارلمانی ریاست جمهور وقت طی مصاحبه ای اختصاصی با اینجانب در دفتر کار خود اظهار داشت:

«اگر امکان تغییر در قانون اساسی وجود داشته باشد آقای هاشمی رفسنجانی شایسته ترین فرد برای احراز مجدد مسئولیت ریاست جمهوری است»

بعد از چاپ این اظهار نظر، طوفانی از مخالفت جو سیاسی کشور را فراگرفت تا جائیکه در نهایت کار به اظهار نظر آیت الله خامنه ای و مخالفت قطعی ایشان با چنین تغییری در قانون اساسی ایران منجر شد.

هر چند هاشمی در این قائله به پا شده چهره ای خاموش بود و تنها بعد از مخالفت صریح رهبری ایران وی نیز امتناع خود را از چنین تغییری در قانون اساسی اعلام کرد اما پنج سال وقت لازم بود تا عطاالله مهاجرانی نیت اصلی خود را از بیان آن مطلب اظهار دارد! (جزئیات این مصاحبه و تبعات آن در مقاله **ظلم زدانی از تاریخ** آمده است)

مهاجرانی در مصاحبه با خبرگزاری دانشجویان (۱۳۸۱/۵/۸) می گوید:

«زمانی که بحث اصلاح قانون اساسی در مورد برداشتن منع انتخاب مجدد مطرح شد، بیشتر یک موضع سیاسی مورد نظر بود تا یک تصمیم واقعاً جدی برای تغییر قانون اساسی. در آن زمان جناح راست بر طبل می کوبیدند که دیگر تمام است و مانند کسانی بودند که گویی می خواستند عروسی را قبل از عقدکنان انجام دهند و نمی خواستند برای رسیدن به انتخابات ریاست جمهوری حوصله به خرج دهند. در آن مقطع صحبت این بود که ما چگونه می توانیم با زدن یک تلنگر وقفه ای ایجاد کنیم تا بتوانیم فکری برای مراحل بعدی ریاست جمهوری داشته باشیم . احساس می کردیم طرح بحث تغییر قانون اساسی می تواند به عنوان مانع تلقی شود و کسی اذهان را به خود مشغول کند و اتفاقاً همین طور هم شد یعنی به محض اینکه این بحث مطرح شد شاهد نوعی سراسیمگی و دست پاچگی جناح راست بودیم که به یکباره طرفدار قانون اساسی شدند و حرف هائی زدند که تا آن زمان مطرح نمی کردند»

در مجموع تراموای انتخابات سال ۱۳۷۶ به راه افتاد و دو جناح راست سنتی و راست اقتدارگرا با گلادیاتورهای خود(ناطق نوری و ری شهری) به عنوان رقبای اصلی وارد صحنه کارزار انتخابات شدند.

در این کارزار جناح چپ ایران که چند سال نیز بود که تحت تضييع هائی که بر ایشان مترتب شده بود در اعتكاف سياسى به سر مى برد، چندان محلى از اعراب نداشت!

خصوصاً آنکه رقبا توانسته بودند كانديداي نخست اين جناح را (مهندس مير حسين موسوى) با تضييقات پنهان و آشكار تخت قاپو کرده و ایشان را منصرف از حضور در عرصه انتخابات نمايند. محمد خاتمی هم که با اکره و تاخير وارد اين انتخابات شد تا روزهای آخر هم رقیبی جدی تلقی نمی شد و طرفین و حتی خود خاتمی و حامیان سياسی اش امکاني برای توفيق در اين انتخابات متصور نبودند.

هر اندازه به دوم خرداد ۱۳۷۶ نزدیک تر می شدیم رقابتهای انتخاباتی دو جناح راست حکومت سنگین تر می شد در عین حالی که هم زمان و در پشت پرده متحدین خارجی آنها نیز در لندن و تل آویو دست به نبردی اطلاعاتی با یکدیگر زده بودند! بدون آنکه کمترین احساس دلنگرانی حداقل تا روزهای پایانی انتخابات سال ۱۳۷۶ از ناحیه خاتمی داشته باشد.

**پنجشنبه ۲۵ اسفند ۷۵ ساعت ۱۰ صبح - نهران
کتابخانه ملی ایران**

سید محمد خاتمی طی مصاحبه ای اختصاصی در دفتر کتابخانه ملی در خیابان آفریقای تهران به نقل قولی اشاره کرد که می تواند مبین آغاز دلنگرانی دست راستی ها از حضور یک مزاحم در عرصه رقابت میان ناطق و ری شهری باشد.

وی بعد از آنکه مواجه با سوال اینجانب شد که مجموعاً چه برآوردی از آراء مکتسبه خود در دوم خرداد دارید به نقل از یکی از نزدیکان جناح وابسته به ناطق نوری گفت که روز گذشته رئیس دفتر حجت الاسلام **ری شهری** طی تماسی تلفنی با رئیس دفتر ناطق نوری از وی همین سوال را درباره وضعیت ناطق پرسیده بود و ایشان نیز در پاسخ گفته بود که در مجموع وضعیت امیدوار کننده است به شرط آنکه این سید خوشگله (محمد خاتمی) بگذارد!



عدم احساس خطر دو جناح از جدی بودن یا محتمل بودن پیروزی خاتمی فرصتی طلایی را در اختیار وی و

متحدینش قرار داد تا از اصطکاک و رقابتهای سیاسی و انتخاباتی دو کاندید دیگر با کمترین هزینه بهره برداری مثبت نماید.

خاتمی در حالی پله های جلوس بر کرسی ریاست جمهوری را طی می کرد که باند حقانی به مبارزه ای پنهان و خشن با جناح محافظه کار سنتی ایران بر سر تصاحب این کرسی اشتغال داشتند. مبارزه ای که در پشت پرده مبدل به جدال و رقابت پنهان دو دولت انگلستان و اسرائیل بر سر کیستی اشغال کرسی ریاست جمهوری ایران شده بود!

**جنگ قدرت لندن و تل آویو در انتخابات سال
۱۳۷۶ ایران**

نخستین حمله سنگین جناح حقانی به ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ را می توان در افشای مشکوک مذاکرات محرمانه محمد جواد لاریجانی متحد نزدیک ناطق با نیکلاس براون مدیر کل بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلستان در لندن مشاهده کرد.

هر چند لاریجانی یک سال بعد در تشریح لو رفتن این نشست محرمانه طی مصاحبه با روزنامه جامعه می گوید:

«بیرون درز کردن مذاکرات من بخشی از رقابت انتخابات بود که از داخل وزارت خارجه شکل گرفت چرا که احساس شده بود اگر ناطق رئیس جمهور شود انتخاب او برای تصدی پست وزارت خارجه ممکن است من باشم»

اما اظهارات لاریجانی منافاتی با این ندارد که نفوذی های موساد در وزارت خارجه انگلستان تشخیص داده بودند با اطلاع رسانی این نشست به حلقه حقانی می توانند ضربه شکننده ای به انگلستان و متحدین داخلی شان در جریان انتخابات ریاست جمهوری ایران بزنند.

طبعاً اگر جناح راست سنتی ایران این حق را برای خود قائل بوده تا با اتکا به مناسبات دیرینه خود با انگلستان ضمن اعزام نماینده مورد وثوقشان به لندن هماهنگی های لازم را با انگلستان در خصوص نامزد ریاست جمهورییشان به عمل آورد اسرائیل نیز به همین سیاق این حق را برای خود قائل خواهد شد که در نبرد قدرت موجود میان کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری ایران به طرف مورد وثوق خود امداد رسانی خیری کند!

طنز قضیه آنجا بود که هر چند افشای مذاکرات مزبور لطمه سختی به ناطق نوری زد اما نمدی از این کلاه هم عاید جناح **ری شهری** نشد و جناح چپ با زیرکی توانست ضمن اگراندیسمان کردن این مذاکرات به بهترین شکلی از آن به نفع خود و کاندیدای خود بهره برداری نماید.

حمله دومی که حلقه حقانی - موساد سعی کرد در آن ایام با توسل به آن، جناح محافظه کار را در انتخابات زمینگیر کنند؛ دست گذاشتن بر روی مسئول ستاد تبلیغات ریاست جمهوری ناطق نوری بود.

در اوج رقابتهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ این حلقه کوشید ضمن باز کردن پرونده ای مشکوک از جاسوسی و اتهاماتی اخلاقی برای مسنول ستاد تبلیغات ناطق نوری، موجبات دلنگرانی جدی ناطق و متحدینش را فراهم کنند.

هر چند ناطق [...] نهایتاً توانست باند سعید امامی و مسئولین بالاتر آنرا در حلقه حقانی متقاعد کند که تا پایان انتخابات ریاست جمهوری این پرونده را از منظر افکار عمومی پنهان نگاه داشته و دست به اقدامی در آن خصوص نزنند اما در مجموع جناح حقانی موفق شد با اجابت این خواسته، ناطق و جناح حامی او را اخلاقاً مدیون به خود نماید و این عاملی بود که حقانی چی ها می توانستند به اتکای آن سهم قابل توجهی از کیک قدرت را در صورت پیروزی ناطق در انتخابات نصیب خود نمایند.

فتنه بودن خاتمی برای حلقه حقانی - تل آویو

پیروزی غیر مترقبه سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بزرگترین هشدار برای تل آویو بود. اسرائیل در طول تمام سالهای استقرار جمهوری اسلامی کوشیده بود مستقیم و غیر مستقیم با ترسیم شمای عبوس و خوفناک از اسلام حاکم بر ایران بعد از انقلاب اسلامی ضمن ایزوله نگاه داشتن حکومت انقلابی ایران در مرزهای ملی اش با به شکست کشاندن الگوهای ملکداری مبتنی بر اسلام نواندیش منبعث از آموزه های سیاسی و ایدئولوژیکی شریعتی - خمینی، از الگو قرار گرفتن آن در جهان عرب و مسلمانان ممانعت به عمل آورد.



پیروزی خاتمی با تکیه بر سیمانی لطیف و انسانی از اسلام بزرگترین هشدار برای اسرائیل بشمار می رفت.

توفیق خاتمی در دوران ریاست جمهوری اش این امکان را به ایران می داد تا علی رغم همه تنگناها و مضایقه ها و مضیقه هائی که طی دو دهه گذشته بر سر راهش گذاشته شده بود بار دیگر و ظفرمندانانه ایران را مبدل به الگویی جذاب برای جهان اسلام نماید.

طبعاً اسرائیل با توجه به شناختی که از اثرگذاری تحولات ایران بر جغرافیای سیاسی خاور میانه داشت خود را محق می دانست که بیشترین فشار را بر به شکست کشاندن پدیده خاتمی اعمال نماید.

از این مقطع به بعد شاهد فعال شدن مافیائی اسرائیل و زیر مجموعه های تحت کنترلش در ایران جهت به شکست کشاندن پدیده خاتمی شدیم.

از همین مقطع بود که باند حقانی در یک وحدت آرمانی با اسرائیل، خود را عملاً مبدل به کارگزار اصلی تل آویو بمنظور تامین منویات ناصواب ایشان کرد.

نخستین توطئه حقانی - تل آویو علیه پدیده خاتمی

نخستین تحرکات ایذائی این جناح هجوم هیستریک به امنیت ملی ایران و هدف اصلی در این پروژه ناتوان نشان دادن خاتمی در تامین امنیت ملی بود. تهاجم شبانه به اتوبوس حامل بازرگانان آمریکائی نخستین توطئه ها علیه خاتمی بود.

پانیز سال ۱۳۷۷ زمانیکه هیات سیزده نفره بازرگانان آمریکائی که با میزبانی «سبزعلیان» دبیلومات سابق جمهوری اسلامی ایران در امریکا به تهران سفر کرده بودند، در حال بازگشت به هتل محل اقامت خود، مورد تهاجم عده ای ناشناس قرار گرفتند. صورت قضیه آن بود که مهاجمین از نیروهای مذهبی مخالف آمریکا بهستند.

هیأت ۱۳ نفره مزبور متشکل از بازرگانانی بود که برای کشف فرصت های تجاری تازه در ایران به تهران سفر کرده بودند. این گروه از بازرگانان در واقع اعضای سازمانی بودند که از ۵۰۰ شرکت آمریکائی تشکیل شده و بر ضد تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران فعالیت می کرد.

پیغام اصلی در حمله به بازرگانان آمریکائی آن بود که به واشنگتن تفهیم شود بدون هماهنگی با تل آویو امکان نزدیک شدن به ایران وجود ندارد همچنانکه حلقه حقانی نیز توانست با این مانور قدرت به واشنگتن تفهیم کند که حرف آخر را در ایران آنها می زنند! این پیغامی بود که کاخ سفید که در آنزمان در اختیار دموکراتها بود بخوبی آنرا گرفت اما علی رغم این واشنگتن برخلاف توقع افکار عمومی از اتخاذ موضع خصمانه و منفی نسبت به ایران در این مورد پرهیز کرد.

موضع واشنگتن در جریان تهاجم به هیئت بازرگانی اش در تهران سال ۱۳۷۷ مشابهت بسیاری با یک نمونه تاریخی دیگر در بیش از ۷۰ سال پیش داشت.

۷۷ سال پیش بدنبال اتخاذ سیاست «نیروی سوم» قوام السلطنه نخست وزیر وقت ایران که طی آن وی کوشید در فضای رقابت آمیز میان روس و انگلیس بر سر نفت ایران، پای آمریکائیها را نیز به صحنه سیاسی -

اقتصادی ایران باز کرده و فضای مانور و قدرت انتخاب ایران را توسعه بخشد ، برای نخستین بار پای کمپانی نفتی «استاندارد اویل» آمریکا به ایران باز شد . هر چند انگلستان با زیرکی توانست در کوتاهترین زمان ممکن پای استاندارد اویل و پس از آن کمپانی آمریکایی «سینکلر» را از منافع نفتی ایران کوتاه نماید .

نکته حائز اهمیت در این مقطع قتل مشکوک «سرهنگ ایمیری» نایب کنسول آمریکا در ایران در جریان واقعه سقاخانه آشیخ هادی در تهران بود .

انگلیسها که فهمیده بودند قوام بدنبال باز کردن پای آمریکا به ایران است در تیر ماه ۱۳۰۳ از شایعه وقوع معجزه در سقاخانه آشیخ هادی سود برده و با اعزام «بالوین سیمور» کارمند سفارت انگلیس در تهران نزد «ایمیری» وی را ترغیب به تهیه عکس از سقاخانه مزبور کردند .

عکسی که «ایمیری» مجبور شد جان خود را بر سر آن بگذارد !

«ایمیری» پس از حضور در محل مواجه با افراد مشکوکی شد که توانستند با تحریک احساسات مذهبی مردم وی را بعنوان عنصری کافر و اجنبی و نجس ! در آن محل مقدس ! به قتل برسانند که نتیجه آن حداقل می توانست تیرگی مناسبات ایران و آمریکا و قبولاندن این نکته به آمریکانیها باشد که ایران محل امن و مناسبی برای فعالیت آنها نیست .

نکته جالب توجه آنست که آمریکا در قضیه «ایمیری» نه تنها از برخورد تند با ایران پرهیز کرد بلکه معادل هزینه انتقال جسد «ایمیری» با ناو اختصاصی شان به آمریکا را تخصیص به اعطای بورسیه برای دانشجویان ایرانی علاقه مند به تحصیل در آمریکا کرد . همچنین در جریان حمله به بازرگانان آمریکایی در پائیز سال ۱۳۷۷ نیز علی رغم انتظار موضعی تند از سوی آمریکا ، وزارت خارجه این کشور در یک موضعگیری بدیع اعلام کرد :

«علی رغم این واقعه ، واشنگتن علاقه مند به ارتقاء روابط میان دو ملت ایران و آمریکا می باشد» و همزمان بر خلاف سالهای قبل نام ایران را از لیست سیاه کشورهای تولید کننده مواد مخدر پاک کرد!

دومین توطئه حقانی - تل آویو علیه پدیده خاتمی

سه روز پس از حمله اول آذر به هیأت بازرگانی آمریکا ، پرده دوم توطئه علیه دولت خاتمی به نمایش درآمد و داریوش فروهر و همسرش به طرز مشکوکی در منزل مسکونی شان در تهران کشته می شوند و متعاقباً به فاصله چند روز «محمد پوینده» و «محمد مختاری» دو تن از نویسندگان نه چندان مشهور ایران نیز بقتل می رسند .

قتلهایی که منتسب به عوامل خود سر وزارت اطلاعات و عقبه سعید امامی شد .

در تمامی این وقایع حلقه حقانی در کنار عوامل اسرائیلی یک هدف مشترک را دنبال می کردند: شکست اسلام متعارف و با سیمای انسانی مدل خاتمی .

فراز و فرودهای سالهای زمامداری خاتمی تا کنون مملو از بحرانهای متعدد بود ؛ اعم از توقیف فله ای نشریات اصلاح طلب و بازداشت روزنامه نگاران و تهاجم به کوی دانشگاه، که رد پای عقبه حقانی در تمامی آنها به روشنی قابل رویت بود .

اما شاخص ترین این توطئه ها ترور سعید حجاریان توسط جوانی از شهری بود .

چرا حجاریان ترور شد؟

دوشنبه ۱۷ فوریه ۲۰۰۰ - ساعت ۱۰ صبح - بوستون خبرنگار واشنگتن پست طی تماسی تلفنی با منزل اینجانب در کمبریج ماساچوست خبر از ارسال پیام مهمی در آینده نزدیک توسط یکی از عالی رتبهگان آمریکا به مقامات ایران به اینجانب داد . یک ماه وقت لازم بود تا در جلسه سالیانه شورای آمریکانیان و ایرانیان (AIC) در «آمنی شراهم هتل» واشنگتن مشخص شود این مقام عالی رتبه کسی نیست جز مادالین آلبرایت وزیر خارجه وقت ایالات متحده و پیام مزبور نیز اشاره به متن سخنرانی آشتی جویانه وی با دولتمردان ایران داشت که طی آن ضمن اعتراف به دست داشتن دولت وقت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دکتر محمد مصدق از ملت ایران به همین بابت دلجویی کرد .

این نخستین بار بود که یکی از بلند پایگان دولت آمریکا رسماً تقبل مسئولیت در کودتای ۲۸ مرداد را به عهده می گرفت .

این نکته از آنجا حائز اهمیت است که در جریان مذاکرات ایران با آمریکا در الجزایر طی سال ۱۳۸۱ که بمنظور آزاد سازی گروگانهای آمریکایی در تهران صورت می گرفت ، نمایندگان آمریکا به هیچ وجه تن به امضای آن بند از قرار داد الجزایر ندادند که دولت آمریکا را متعهد می کرد تا از دخالت در امور ایران بپرهیزد .

ادله ایشان در استنکاف از امضای این بند آن بود که امضای این بند به معنای پذیرش رسمی دولت آمریکا در دخالت داشتن در امور ایران در سالهای قبل بوده که آمریکا مدعی عدم چنین دخالتی بود و اکنون با سخنرانی آلبرایت وی صریحاً بر این نکته صحه می گذاشت .

اما نکته مهم تر از سخنرانی آلبرایت روندی بود که بیش از یک ماه پیش از این و در پشت پرده برای برگزاری این نشست در جریان بود .

برنامه این نشست از ۷ هفته قبل هماهنگ شده بود و مطابق آن قرار بود بعد از سخنرانی آلبرایت ، در پاتل بعدازظهر آقای هادی نژادحسینیان بنمایندگی از جانب جمهوری اسلامی ایران به استقبال گشاده روئی آمریکانیان رفته و پاسخ مناسب را به ایشان بدهد .

این نکته از آنجهت حائز اهمیت است که متن سخنرانی خاتم آلبرایت از یک ماه قبل میان دو کشور ایران و

foreign policy, about which we are most concerned, have not improved. But the momentum in the direction of internal reform, freedom and openness is growing stronger.

این پاراگرافی بود که در تمامی نسخه های سخنرانی آلبرایت که پیش از این در کریدور مشترک دو کشور رد و بدل شده بود وجود نداشت و ظاهراً کمتر از ۲۴ ساعت قبل از اجرای کنفرانس در آخرین لحظه ها و با فشار لابی صهیونیسم، آلبرایت مجبور به اضافه کردن آن در متن نطق خود بدون اطلاع طرفهای ایرانی شده بود. آلبرایت بعدها جزئیات این فشار و اضافه کردن این پاراگراف را در یک گفتگو خصوصی با [...] یکی از اعضای شورای امریکانیان - ایرانیان (AIC) فاش ساخت. پاراگرافی که علی رغم خوشبینی تحلیلگران سیاسی مبنی بر آب شدن یخهای موجود میان دو کشور بعد از سخنان آلبرایت، منجر به مواضع سختگیرانه و قابل انتظار آیت الله خامنه ای شد. این در حالیست که بیل کلینتون رئیس جمهور وقت ایالات متحده بعد از اتمام دوره ریاست جمهوری طی نشست خصوصی در یک کشتی تفریحی با [...] یکی از اعضاء شورای امریکانیان - ایرانیان (AIC) صریحاً اعلام کرد که «ما برای بهبود مناسبات با ایران عزمی جدی داشتیم»

علی القاعده مواضع آلبرایت در اجلاس واشنگتن برای هادی نژاد حسینیان و هیئت ایرانی آنقدر غیرمترقبه و دور از انتظار بود که مجبور شدند در فاصله دو پائل صبح و بعد از ظهر اجلاس واشنگتن عجولانه اقدام به تغییر در متن سخنرانی از پیش تهیه شده نژادحسینیان دهند.

اما چه چیز باعث شد تا چنین حادثه غیر مترقبه ای در این اجلاس اتفاق بیفتد و از آن مهم تر آنکه چرا لابی صهیونیسم که بالاترین نفوذ را در ساختارهای سیاسی آمریکا و خصوصاً در ساختار سیاسی و اداری میزبانان آن اجلاس (شورای امریکانیان و ایرانیان AIC) دارد با وجود اطلاع دقیقشان از برگزاری اجلاس واشنگتن و آغوش گشائی که قرار بوده آلبرایت در آن اجلاس برای جمهوری اسلامی کند عملاً اقدامی برای برگزار نشدن اجلاس واشنگتن به عمل نیآورد و تا آخرین لحظه که مجبور شدند آن پاراگراف را به آلبرایت تحمیل نمایند، اقدام دیگری از خود به عمل نیآورده بود؟

پاسخ به این پرسش ها را باید در آگاهی لابی صهیونیسم از آن چیزی دانست که نه میزبان و نه میهمانان اجلاس واشنگتن از آن اطلاعی نداشتند!

توطئه ای در دست اقدام بود؟!

ترور سه منظوره حجاریان!

چهارشنبه ۲۱ اسفند ۸۰ - تهران، پارک شهر - ساعت ۸ صبح (شش روز قبل از کنفرانس AIC)

یک هفته پیش از برگزاری اجلاس واشنگتن کیلومترها دورتر و در قلب تهران بزرگ جوانی بسیجی و وابسته

آمریکا رد و بدل شده بود و بر روی بند بند آن تشریح مساعی و تفاهات لازم صورت گرفته بود. [...] به همین دلیل هم نماینده ایران برای نخستین بار از مرکز مجوز لازم را داشت تا در اجلاس مزبور حضور به هم رسانده و مواضع مطلوب ایران را اتخاذ نماید.

اما یک نکته مبهم در این میان وجود داشت و آن اینکه علی رغم استقبال ایران و حضور هادی نژادحسینیان در اجلاس واشنگتن که بمعنای تائید حضور وی توسط رهبری جمهوری اسلامی با عطف توجه به محتوای آشتی جویانه سخنان آلبرایت بود اما بلافاصله در فردای این اجلاس آیت الله خامنه ای طی سخنرانی خود در اصفهان بشدت به آمریکا تاخته و سخنان آلبرایت را بدون اهمیت عنوان کرد.

طبعاً از آنجا که متن سخنرانی آلبرایت پیشتر به رؤیت مقامات ایران رسانده شده بود این بی معنی بود که آیت الله خامنه ای از سونی مجوز شرکت نژادحسینیان در اجلاس واشنگتن را بدهد و از سونی دیگر بلافاصله بعد از اظهارات آشتی جویانه وزیر خارجه آمریکا با بیاناتی تند و پرخاشگرانه به آلبرایت پاسخ دهد!

پاسخ به این ابهام را باید در پاراگراف بیستم از نطق مکتوب آلبرایت یافت آنجا که بعد از استقبال از روند دمکراسی موجود در ایران ضمن اشاره ای گذرا به قتلهای زنجیره ای پائیز ۱۳۷۷ با تاکید بر ترور حجاریان انگشت اتهام خود را سیاستمدارانه متوجه رهبری جمهوری اسلامی ایران می کند و می گوید:

«همین هفته گذشته یک روزنامه نگار برجسته (سعید حجاریان) که مشاور آقای خاتمی است در جریان یک ترور بشدت مجروح شد. جریانات متعددی در ایران همانند هر جامعه متنوع در حال حرکت هستند، بعضی از این جریانات کشور را رو به جلو و بقیه از این حرکت جلوگیری می کنند. علی رغم روند دموکراسی، کنترل ارتش، قوه قضائیه، دادگاه ها و پلیس در دست افراد غیر منتخب باقی مانده و در اصول سیاست خارجی که در مورد آن بیشترین نگرانی را داریم بهبودی حاصل نشده است»

Moreover, in the fall of 1998, several prominent writers and publishers were murdered, apparently by rogue elements in Iran security forces. And just this past weekend, a prominent editor and advisor was (سعید حجاریان) to President Khatami gravely wounded in an assassination attempt.

As in any diverse society, there are many currents swirling about in Iran. Some are driving the country forward; others are holding it back. Despite the trend towards democracy, control over the military, judiciary, courts and police remains in unelected hands, and the elements of its

به گروه **انصارحزب الله بنام سعید عسگر** در حالی که در نماز صبح خود از خداوند طلب پذیرش فریضه ای که تا چند ساعت دیگر قرار بود ادا نماید را کرده بود؛ نشسته بر ترک موتورسیکلتی چهارسیلندر به اتفاق دوستانش از محل سکونت خود در **شهرری عازم پارک شهر** تهران و ساختمان شورای شهر بود.



ظاهراً قرار بود وی با کشتن سعید حجاریان چهره سرشناس جبهه اصلاح طلبان، فردی که از او تحت عنوان مغز استراتژیک اصلاح طلبان نام می بردند انتقام خود را از جنبش اصلاح طلبی ایران بگیرد. اما روند ماجرا نشان می داد که ترور مزبور در بطن خود آبهتن مسائل جدی تری بود.

چند نکته محوری در جریان این ترور وجود داشت: نخست آنکه خاستگاه ضاربین بار دیگر به نوعی به شهرری و مرکزیت سرحلقه کانون **حقانی** بازمی گشت! دوم آنکه بر خلاف انتظار ضاربین کمترین تمایلی جهت اختفای خود در زمان عملیات نداشتند.

انتخاب ساعت ترور که در آغاز ساعت کاری در تهران و در مقابل ساختمان شورای شهر که محلی پر تردد و پر رفت و آمد است نشان از تعمد ضاربین بر دیده و شناخته شدن داشت!

همچنین استفاده از موتورسیکلتی که در تهران جنبه نماد داشته و استفاده از آن صرفاً در انحصار سازمانهای نظامی و انتظامی وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است تعمد ابهام آمیز ضاربین در نشان دادن انگشت اشاره مردم به سپاه پاسداران بعنوان عاملین اصلی ترور حجاریان بود!

تنها نکته ایی که طراحان ترور حجاریان بر روی آن حساب نکرده بودند موفقیت آمیز نبودن این عملیات بود. طبقاً گلوله ای که توسط سعید عسگر مغز سعید حجاریان را نشانه گرفت بمنظور تنبیه و تنبیه مضروب شلیک نشده و هدفی جز هلاکت وی مطمح نظر ضاربین نبوده است.

اما جان به سلامت بردن حجاریان در این سوء قصد را چه به حساب مشیت الهی و چه به حساب ناشی گری ضارب بگذاریم نتیجه عمل را کاملاً تغییر داد. ترور حجاریان را در مقام مقایسه می توان با ترور سه منظوره! تیمسار رزم آرا نخست وزیر اسبق در زمان رژیم پهلوی ارزیابی کرد.

در آن ترور هر چند فدائیان اسلام توانستند رزم آرا با استفاده از باز بودن تعمدی! حلقه امنیتی محافظینش مضروب نمایند اما بعدها کاشف به عمل آمد که گلوله تمام کننده از پشت و توسط آجودان شخصی رزم آرا و با دستور بالاتر شلیک شده بود!

اما نتیجه کار هم زمان تامین کننده سه هدف شد: نخست بدست آمدن توجیه محکم برای هیئت حاکمه جهت سرکوب فدائیان اسلام و دوم حذف یک نخست وزیر مقتدر که با استقلال عمل خود توانسته بود زمینه های دلنگرانی دربار را فراهم آورد و سوم ارسال این پیغام به مسکو که در ایران همه راهها به دربار ختم می شود.

لازم به ذکر است در آن مقطع رزم آرا توانسته بود ارتباطات محکمی با روسها برقرار سازد.

ظاهراً در جریان ترور حجاریان نیز هدف طراحان آن بود که با برخورد کردن اصلاح طلبان از یک جنازه! افکار عمومی را مستقیماً متوجه سپاه پاسداران و شخص آیت الله خامنه ای بعنوان فرمانده کل قوای نظامی در جمهوری اسلامی ایران و عاملین اصلی این جنایت کرده و در این صورت وقوع هر حادثه غیر مترقبه و اجتناب ناپذیری در مراسم تشییع جنازه حجاریان را با دمیدن به خشم عمومی از خامنه ای و سپاه تحت امر وی فراهم آورد و از سوی دیگر جنبش اصلاح طلبی را با حذف حجاریان محروم از مغز استراتژیک نمایند.

ظاهراً در زمان تصدی مسئولیت عبدالله نوری در وزارت کشور مشابیه همین سناریو در قائله ضرب و شتم وی در مراسم نماز جمعه تهران طراحی شده بود و در جریان درگیری کوی دانشگاه نیز مصطفی تاجزاده کاندیدی دیگر برای کشته شدن در این مسیر بوده است. چنانچه امیرفرشاد ابراهیمی عنصر جدا شده از گروه **انصارحزب الله** در اعترافات خود صریحاً اظهار داشت:

«... می خواستیم اصلاح طلبان و رفرمیست ها را وارد فاز جدید نامنی در جامعه کنیم و به آنها بفهمانیم که دولت قدرت تامین امنیت ندارد. آقای **الله کرم** یکبار گفت: ما نامنی ایجاد می کنیم و بنیادهای مختلف که تابع دولت نیستند مثل بنیاد جانبازان و ۱۵ خرداد بحران اقتصادی در جامعه بوجود آوردند تا القا شود که دولت توانایی حل بحران اقتصادی را هم ندارد... در یکی از جلسات که در موسسه (راه حق) رفتم آقای **مصباح** (یزدی) سخنرانی می کرد. جلسه تمام شده بود، بچه ها سوار ماشین شده بودند. یک سری بولتن بود راجع به عملکرد آقای عبدالله نوری به آقای **مصباح** نشان دادیم. ایشان داشت می خواند که به **حسین الله کرم** گفت: بالاخره یک نفر مرد از بین شما پیدا می شه جلو اینرا

بگیرد؟ ... يك شب، پنج شنبه بود، حدود ساعت ۱/۳۰-
۲ **الله كرم** زنگ زد گفت: فلانی آب دستت است بگذار بیا
خانه ما. رفتیم. گفت: کار مشهد را اینجا باید تمام کنید.
من به فرج هم گفته ام و فرج قرار است با (مکافات)
عبدالله نوری را انشاءالله بزند. مکافات، اسم چاقوی بلندی
بود که فرج همیشه همراه خودش داشت. حقیقاً يك مقدار
ترسیدم. چون حالا دیگر صحبت قتل در میان بود و ما
می خواستیم عبدالله نوری را بکشیم!»
ابراهیمی در بخش دیگری از اعترافاتش در خصوص
درگیری کوی دانشگاه می گوید:

«... به هر جهت از جبهه دوم خرداد کسانی می آیند داخل
کوی سخنرانی کنند. مثلاً می گفتند آقای تاج زاده، خانم
هاشمی و نمایندگان مجلس می آیند و تحلیل **الله كرم** این
بود که تاج زاده را در کوی با تیر بزنند و کشته شود.
دانشجویان کشته شوند و اینها شب هفت می گیرند ما يك
بحران ایجاد کنیم، چهلم می گیرند، دوباره حرکت ایجاد
کنیم»

در جریان ترور حجاریان هم برآورد طراحان ترور آن
بود که با هدایت افکار عمومی به دست داشتن سپاه
پاسداران تحت امر آیت الله خامنه ای در این سوء قصد
می توانند زمینه یک آشوب اجتماعی بر علیه سپاه و
شخص خامنه ای را فراهم آورند و در چنین حالتی به
راحتی می شد هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را مجاب
به کشاندن نیروهای سپاه به سطح شهر بمنظور تامین
امنیت عمومی کرد و به این ترتیب موفق می شوند با
نظامی کردن فضای سیاسی ایران ضمن برخورد با
عوامل نارامی و آشوب با اتخاذ طبیعی سیاستهای
انقباضی در چنین شرایطی توجیهی منطقی برای جمع
کردن بساط اصلاح طلبی را در ایران فراهم ساخت.
طبعاً در چنین حالتی دیگر برای باند حقانی - تل آویو
جای دلنگرانی از ناحیه اقدامات پشت پرده و در حال
وقوع دولتهای ایران و آمریکا برای تنش زدایی از
مناسبات سیاسی شان وجود نداشت.

بر این اساس کانون توطئه چنین می پنداشت که به
فرض توفیقات دو طرف در تهران و واشنگتن جهت آب
کردن یخ های سیاسی موجود میان دو کشور این سوء
قصد می تواند دو طرف را در آستانه برگزاری اجلاس
واشنگتن آچمز کرده و با بسیج افکار عمومی آمریکا
دولت این کشور را در معذور سیاسی جهت نزدیک شدن
به کشوری که در آن مشاور رئیس جمهور اصلاح
طلبش ترور می شود و محافظه کاران خشونت طلب در
آن برخوردار از قدرت برتر می باشند، قرار دهند! لذا
واشنگتن نخستین پیغامی که از این ترور و تبعات ناشی
از آن می گرفت آن بود که در صورت عدم موافقت جناح
اقتدارطلب ایران جانی برای مغزله کاخ سفید با جناح
اصلاح طلب ایران وجود ندارد.

تبعات ناموفق ماندن ترور حجاریان را به نوعی می
توان با ترور مهاتما گاندی در هند مقایسه کرد!
در جریان ترور گاندی همراهان ضارب در یک هماهنگی
حساب شده پس از مضروب شدن گاندی به اتفاق
انگشت اشاره خود را متوجه ضارب کردند تا با استفاده

از خشم عمومی مردم و علاقه شدیدشان به مهاتما
بتوانند ضارب را در همان محل حادثه سر به نیست کرده
و برای دیگر طراحان ترور اختفای اطلاعاتی به وجود
آورند.

اما نکته جالب قضیه آنجا بود که علی رغم توفیق
ضارب در کشتن گاندی حجم تراژدی برای حضار آنقدر
بالا بود که بجای انتقام جونی از ضارب همه مردم
هندوستان در یک وفاق جمعی دست به دعا و نیایش
برای جان به سلامت بردن رهبرشان برداشتند و عملاً
این سوء قصد مبدل به عاملی قوی برای اتحاد بیشتر
مردم هندوستان شد

در جریان ترور حجاریان نیز هر چند طراحان حادثه
کوشیدند با تشبیه به همه ترندهای موجود انگشت
اشاره خود را متوجه سپاه پاسداران بعنوان عاملین
سوء قصد به حجاریان جهت انتقام گیری افکار عمومی
نمایند اما طرفه آنکه همچون ترور گاندی مردم بجای
انتقام گیری از ضاربین، گروه گروه در پشت درهای
بیمارستان سینای تهران جمع شده و متفقاً دست به دعا
جهت بازگشت سلامت مغز اصلاحات برداشتند. این امر
همراه با اظهار نظر پزشکان که ۵ روز بعد از این حادثه
در باره احتمال زنده ماندن حجاریان نظر مثبت دادند،
سوء قصد مزبور را مبدل به یک وفاق شورانگیز و ملی
در سرتاسر کشور کرد.

از همینجا بود که کانون توطئه که نقشه خود را در
کشتن حجاریان و میلیتاریزه کردن فضای ایران شکست
خورده می دید سراسیمه دست به کار شد و شاخه تل
آویو را که تاکنون بدون کوچکترین نگرانی در انتظار به
ثمر رسیدن ترور حجاریان توسط عاملین داخلی خود در
ایران بود، وادار کرد تا بمنظور کارشکنی در اجلاس
واشنگتن از طریق فشار سنگین لابی خود در آخرین
لحظه و بدون اطلاع طرفهای ایرانی آلبرایت را متقاعد
به اضافه کردن پاراگراف مزبور در نطق خود نمایند.

سیاست نعل وارونه

«میم فطروس» روزنامه نگار مقیم انگلستان یکسال بعد
از ترور سعید حجاریان طی مقاله ای که در شماره ۶۹۸
هفته نامه نیمروز چاپ لندن تحت عنوان «چه کسی
فرمان شلیک به حجاریان را صادر کرد» اطلاعاتی را
برای نخستین بار از ماجرای ترور حجاریان بروز داد که
با توجه به نبود وی در ایران و نامحرم بودنش در
کانون تعاملات سیاسی جناح های داخلی کشور، بشدت
شیوه اطلاع گیری دقیق و بعضاً صحیح وی از مسائل
پشت پرده ایران را مشکوک جلوه می داد.

حجم و کیفیت بالای اطلاعات عرضه شده وی در مقالات
چاپ شده اش در نیمروز تنها می توانست مبین تغذیه
خبری وی از کاتالهای اطلاعاتی مرتبط با موساد باشد
که بصورتی جهت دار و هدایت شده آن بخش از
اطلاعاتی را در معرض رویت افکار عمومی قرار داده و
می دهد که با آنها بتوان افکار عمومی را بنفع حلقه
توطئه حقانی - تل آویو مشوه نماید.

وی در مقاله فوق الذکر با ذکر جزئیاتی دقیق و مفصل از حادثه ترور حجاریان بدون کمترین شائبه ای اقدام به معرفی مدیریت پشت پرده این ترور کرده و اظهار داشته:

«فرمان شلیک را پدرخوانده صادر و **ری شهری** هم مثل همیشه به چغانه ای دستور هاشمی رفسنجانی را به او بایش شهری منتقل کرده بود»

سه ماه بعد از چاپ این مقاله، همین نویسنده در مقاله دیگری تحت عنوان «عامه ها را بردارید؛ محمدرضا در راه است!» در شماره ۷۱۲ هفته نامه نیمروز ضمن یک ارزیابی گسترده از مسائل رویداده طی ۵ سال روی کار آمدن خاتمی در انتها می گوید:

«جبهه حجاریان برای انتخابات ریاست جمهوری در آینده کت و شلواری ها را به میدان می فرستد که مسلماً محمدرضا خاتمی یکی از آنان خواهد بود و طرف مقابل به پیشنهاد رفسنجانی عبدالله نوری را تا به این ترتیب روحانیت در امور سیاسی باقی بماند و در صورت موفقیت جبهه حجاریان برای به حاشیه راندن روحانیت با توجه به چراغ سبز هایی که اتحادیه اروپا و آمریکا برای حمایت از اصلاح طلبان از خود نشان داده اند دیگر فرصتی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باقی نخواهد ماند»

جالب آنکه بلافاصله بعد از چاپ این مقاله در لندن، سایت دریچه که گفته می شود متعلق به عوامل اخراجی وزارت اطلاعات در جریان پاکسازی این وزارتخانه بعد از رسوایی قتل‌های زنجیره ای است با استناد به همین مقاله در خبرنامه مورخ دهم آذر ۱۳۸۱ با استناد به همان بخش از مقاله مزبور می گوید:

«نشریه نیمروز که از خطوط سلطنت طلب همسو با سیاستهای ایالات متحده دفاع می کند در مقاله ای به قلم میم فطروس حمایت ضمنی از خط مشی حجاریان کرده است»!

دریچه در ادامه مطلب خود آورده:

«اگر سطح تحلیل مخالفان جمهوری اسلامی در همین حد باشد گمان می رود جمهوری اسلامی همان گونه که مایل است به قیام امام زمان (عج) خواهد پیوست. حمایت مشتاقانه سلطنت طلب ها از یک عنصر امنیتی سابق جمهوری اسلامی یا دلیل هوشمندی نظام اسلامی در آنتر ناتو سازی از میان خودی ها است یا نشانه فقدان هر گونه آنتر ناتو و فقر سیاسی اپوزیسیون. بعضی از اخبار و شایعات پیرامون سفر حجاریان به آمریکا تحت پوشش معالجه عوارض ناشی از ترور حاکی از تماس هایی با مقامات آمریکایی بود اکنون با حمایت سلطنت طلب ها و احتمال هدایت سلطنت طلب ها زیر پرچم حجاریان از سوی آمریکا این شایعات قوت می یابد»

صرف نظر از جدال زرگری مستتر در هر دو مقاله نیمروز و دریچه ظاهراً هر دو شاخه داخلی و خارجی کانون توطئه حقانی - تل آویو می کوشند اذهان عمومی را نسبت به اصلاح طلبان داخلی سم پاشی کرده و ایشان را منتسب به آمریکا معرفی نمایند.

همچنانکه ضمن نعل وارونه زدن و به حاشیه راند نقش حجت الاسلام ری شهری، متقابلاً هاشمی رفسنجانی را آمر در ترور حجاریان معرفی نمایند!

به گفته یک منبع آگاه، انتصاب حجت الاسلام دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات در زمان قتل های زنجیره ای پانیز ۱۳۷۷ به سمت امامت جمعه شهرری واکنش آیت الله خامنه ای در مقابل تحرکات حلقه حقانی بعد از ترور حجاریان بود تا بدینوسیله ضمن آنکه وقوف خود از تحرکات مافیائی ایشان در شهرری را به زبان ایهام اعلام نماید متقابلاً با تعبیه یکی از محارم خود در مرکز تجمع و ستاد عملیاتی حلقه حقانی این جناح را از یک تریبون موثر محروم نگاه دارد. همچنانکه با این انتصاب معنا دار در شهرری ضمن اعلام برانگیزندگی نجف آبادی از پرونده قتل های زنجیره ای غیر مستقیم انگشت اشاره خود را متوجه آن کسانی کند که خاستگاهشان (شهرری) با نام فامیلشان (**ری شهری**) همسویی دارد!

هدف محوری حقانی در جنگ قدرت

یک نکته برجسته در کلیه تحرکات حلقه حقانی - تل آویو طی یک دهه گذشته و خصوصاً بعد از روی کار آمدن رئیس جمهور خاتمی اصرار ایشان در تحفظ چهره ای خشن، متصلب و دیکتاتور از شخص آیت الله خامنه ای است.



این در حالیست که این حلقه کمترین انتقادی را از جایگاه ولایت فقیه را برننافته و به شدیدترین شکل ممکن با منتقدین جایگاه ولایت فقیه و شان ولی فقیه برخورد کرده و می کنند. سه نمونه برجسته از چنین رویکردی نوع مواجهه ایشان با نامه های تند و انتقادی آقایان محسن سازگار (دو نامه طی سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱) و قاسم شعله سعیدی (نامه مورخ ۱۶/آذر/۸۱) و نامه سرگشاده دفتر تحکیم وحدت به هشتمین اجلاس مجلس خبرگان (۱۶/شهریور/۸۱) که در تمامی این نامه نگاریها نگارش گران با تند ترین واژه ها شدیدترین انتقادات را متوجه کیفیت رهبری آیت الله

خامنه ای کرده اند اما در کمال تعجب مشاهده شد قوه قضائیه ایران که در انحصار مسلط حلقه حقانی است و پیش از این کمترین انتقاد از جایگاه ولایت فقیه را با خشن ترین نوع برخوردها جواب داده و می دهد در این سه مورد مشخص از اتخاذ سیاست سکوت و انفعال استفاده کرد!

رمز این سکوت و انفعال در آنست که این حلقه در تحلیل نهانی خیز و تلاش اصلی خود برای تصاحب قدرت را برای کسب کرسی ولایت فقیه ذخیره کرده! از همین رو بالخصوصه از انتقاداتی که متوجه شخص خامنه ای شده و در مجموع منجر به تضعیف شاکله فقهی و توانایی های مدیریتی و رهبری مشارالیه گردد استقبال می نماید و در بلند مدت این روند را جاده صافکن تلاش خود برای خلع ید رهبری فعلی و جایگزینی گزینه مورد وثوق خود در مسند ولایت فقیه می دانند.

همچنانکه تا پیش از تصاحب این کرسی توسط چهره های خودی شان، ترسیم و تحفظ شمائی خشن و نامتعارف از رهبری فعلی جمهوری اسلامی تامین کننده اهداف منطقه ای شاخه خارجی حلقه حقانی در پشت مرزهای تل آویو خواهد بود که می توانند با توسل به این شما جمهوری اسلامی را به عنوان کانون متمرکز و ناسازگار با نظام بین الملل معرفی کرده و برای خود حاشیه امنیتی مناسبی جهت تداوم بزه کاریهای سیاسی خود از طریق تمرکز توجه و افکار بین المللی بر روی ایران تامین نمایند.

طبعاً اگر زیرکی هاشمی رفسنجانی و مرحوم حاج احمد خمینی در اجلاسیه مجلس خبرگان جهت انتخاب رهبر بعد از فوت آیت الله خمینی نبود که توانستند با لابی گری خود بنفع خامنه ای جبهه حقانی را محروم از اشغال این کرسی توسط منتخب خود نمایند، اکنون حلقه حقانی که کمترین انتقاد از جایگاه ولایت فقیه را با خشن ترین شکل ممکن جواب داده و می دهد در مقابل با انتقادات صلاحیت شکنانه از رهبر فعلی ایران اینچنین بی تفاوت نمی ماند!



زیرکی که بعداً در جریان کشف باند سعید امامی منتسب به حلقه حقانی در جریان قتلهای زنجیره ای خبر از زیر آب کردن سر مرحوم حاج احمد خمینی به دلیل همین خاصه خرجی به نفع آیت الله خامنه ای و اعتدال بعدی ایشان از آیت الله منتظری می داد!

اما ظاهراً هاشمی زیرک تر از مرحوم حاج احمد بود و بلافاصله بعد از تصدی مسئولیتش در کاخ ریاست جمهوری با تفویض پست وزارت اطلاعات به علی فلاحیان و باز گذاشتن دست وی در جمیع فعالیتهای وزارت برای خود حاشیه امنیتی خرید.

ریشه کم التفاتی حقانی چی ها به رهبر فعلی ایران نیز تا حدود زیادی بازگشت به این موضوع دارد که ایشان مشارالیه را با توجه به مواضع زمان ریاست جمهوری که منبعث از اسلام نو اندیش الهام گرفته از تفکرات دکتر شریعتی بود صاحب صلاحیت برای احراز جایگاه رهبری ندانسته خصوصاً آنکه وی در دوران ریاست جمهوری چندین بار و به صراحت به دفاع از دیدگاههای مرحوم شریعتی پرداخت و به همین سبب در آن دوران خطبه های نماز جمعه ای که توسط وی ادا می شد از پر استقبال ترین خطبه ها نزد جوانان دهه ۱۳۶۰ بود.

نوع برخورد اخیر آیت الله خامنه ای با سخنرانی دکتر هاشم آقاچری که نیشتری مجدد به اندیشه های تجرگرایانه مخالفین دکتر شریعتی بود، نزدیکترین نمونه از ناخرسندی حلقه حقانی از مواضع رهبر فعلی ایران است.

اینکه پیاده نظام حلقه حقانی با دامن زدن به شهر آشوبی در قبال سخنرانی دکتر آقاچری کار را تا جانی پیش بردند که آقاچری را با سلمان رشدی مقایسه کرده اما علی رغم آن آیت الله خامنه ای نفیاً یا اثباتاً کمترین موضعی در قبال این قائله اتخاذ نکرد مبین حزم اندیشی از افتادن در دامچاله ای بود که باند حقانی برای وی مهیا کرده بود.

مقایسه آقاچری با سلمان رشدی توسط حلقه حقانی در واقع مقایسه زیرکانه آیت الله خمینی با آیت الله خامنه ای بود با این تفاوت که در جریان قضیه سلمان رشدی این آیت الله خمینی بود که پیش از همه با صدور فتوای ارتداد رشدی، طلایه دار ماجرای رشدی شد و دیگر علما و روحانیون و جناح های سیاسی را بدنبال خود کشاند.

اما اینبار حلقه حقانی جلوتر از رهبری وقت می کوشیدند با مهیا کردن بستر و فشار سیاسی بر جانشین آیت الله خمینی، ضمن وادار کردن ایشان به اتخاذ موضع مخالف علیه دکتر آقاچری مجدداً وزانت و مکانت جایگاه رهبری در جمهوری اسلامی ایران را بنفع منویات سیاسی خود بکار گیرند!

آزادی منتظری، اسب تروای حقانی به اصلاح طلبان!

آیت الله حسینعلی منتظری به دلیل برخورداری از صلاحیتهای فقهی منحصربفردش جهت تصدی مسئولیت رهبری جمهوری اسلامی از ابتدای انتصابش بسمت قائم مقام رهبری در زمان آیت الله خمینی و همچنین بواسطه مواضع آشکار و خصمانه اش با دولت اسرائیل که در این راه یک فرزند خود را نیز بعد از سالها مجاهدت در خط اول مبارزه با صهیونیستها در جنوب لبنان از دست

داده، همواره مورد عداوت حلقه حقانی - تل آویو بوده است.

این کانون بعد از آنکه موفق شد در جریان سفر مک فارلین به ایران با تشبث به دسایس گوناگون منتظری را از سمت قائم مقامی رهبری معزول کند ضمن آنکه آسوده خاطر از امکان به قدرت رسیدن مشارالیه در ساختار حکومتی ایران شد همواره مساعی خود را صرف در انزوا قرار دادن وی از حاشیه قدرت کرده است. حصر ۵ ساله منتظری بعد از سخنرانی ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶ اوج توفیقات حلقه حقانی - تل آویو بمنظور ایزوله نگاه داشتن منتظری بود.

اما اینکه علی رغم تمایل شدید حلقه حقانی جهت در انزوا نگاه داشتن منتظری ناگهان و علی رغم نظر مساعد شورای عالی امنیت ملی کشور طی دو سال گذشته جهت برداشتن حصر منتظری، ایشان که همواره مخالف برداشتن حصر بودند، به طرفه العینی نظرشان تغییر کرده و از آزادی منتظری استقبال کردند، این امر می تواند مؤید آن باشد که پرده ای دیگر از توطئه های مستمر این کانون فتنه در شرف وقوع است.

خصوصاً آنکه روزنامه کیهان که همواره در صف نخست مخالفت با برداشتن حصر منتظری بود ناگهان موافق این مسئله شد و علی الظاهر دست از مخالفت با این امر برداشت و طی سه یادداشت در ستون اخبار ویژه خود (مورخه های ۳ و ۶ و ۸ بهمن ماه جاری) که معمولاً مکانی جهت تحقیر و متلک گویی به مخالفان این روزنامه است اما این بار با ادبیاتی قابل قبول و مودبانه خبر از برداشتن حصر منتظری داد و حتی از این امر هم به زبان ایهام استقبال کرد،

این امر می تواند نشانی از سلام لرگونه ایشان نسبت به این اقدام باشد!

خصوصاً آنکه «محمدرضا باهنر» چهره دست راستی معروف نیز در نخستین واکنش از جانب محافظه کاران نسبت به برداشته شدن حصر منتظری روز یکشنبه ۱۹/۱۱/۸۱ در مسجد «چهار مردان» قم با بیانی معنا دار می گوید:

« اگر بچه های حزب الله به این آزادی واکنش نشان ندهند شاید کسی به او کاری نداشته باشد! »

این نکته از آنجهت هشداردهنده است که علی رغم تضییع حق منتظری در تداوم حصر لیکن در تحلیل نهانی از یک جهت حصر برای تامین امنیت جانی منتظری مفید بود. اما اکنون که حصر برداشته شده منتظری می تواند بمثابه طعمه ای قابل دسترس برای آن کسانی باشد که تا پیش از این در جریان حمله به عبدالله نوری و تهاجم به کوی دانشگاه و ترور حجاریان بدنبال دادن یک شهید به جبهه اصلاح طلب بودند تا از قبالتبعات ناشی از آن بهره برداری نظامی و امنیتی به نفع خود نمایند.

این دقیقاً همان هشدار است که پیش از این و چهار روز قبل از وقوع حادثه یازدهم سپتامبر در آمریکا، در مقاله «صدای پای توطئه» منتشره در سایت گویا پیش بینی آن شده بود.

با توجه به صراحت لهجه آیت الله منتظری و اصرار ایشان بر ایراد انتقادات تند و گزنده اش نسبت به عملکرد مسئولین نظام جمهوری اسلامی، هیچ استیغادی ندارد تا مجدداً یک **سعید عسگر** دیگر با استناد به یک سخنرانی و یا اعلام موضع تند مشارالیه احساسات دینی اش جریحه دار شده و بمنظور دفاع از صیانت نظام! فرصتی را که در جریان ترور حجاریان و تهاجم به کوی دانشگاه و حمله به عبدالله نوری از حلقه حقانی - تل آویو مضایقه شد، مهیا نماید و به توصیه آیت الله یزدی اقدام به «کندن سر فتنه» کند!

این از آنجهت حائز اهمیت است که منتظری در مقام طعمه بمراتب مناسب تر از موارد قبلی خواهد بود. طبعاً هرگونه تعرض به ایشان که دارای پایگاه وسیع مردمی خصوصاً در اصفهان و نجف آباد است امکان بروز یک ناامنی و آشوب گسترده در کشور را بنحو احسن در اختیار پیاده نظام مسلح حلقه حقانی - تل آویو قرار خواهد داد.

ناامنی که می تواند کشور را با توجه به تحولات گسترده در منطقه و لشگر کشی عظیم نظامی آمریکا در خلیج فارس بصورتی اجتناب ناپذیر وارد گفتمان امنیت کرده و قهراً بساط اصلاح طلبی را به اتاق سکوت و بایگانی راکد پرتاب نماید.

پیچک انحراف

سقیفه بنی ساعده در ترمینولوژی شیعه برخوردار از باری منفی است و شیعیان از این نشست بمثابه اجلاسی توطئه گرانه جهت تضییع حق قانونی علی ابن ابی طالب برای جانشینی پیغمبر اسلام استنباط می کنند. هر چند امام نخست شیعیان ۲۵ سال بعد از محروم ماندنش از کرسی امامت جامعه اسلامی موفق به جلوس بر این مسند شد اما این زمامداری نیز عمر کوتاهی داشت و بعد از ۵ سال شیعیان بدنبال ترور علی ابن ابی طالب محروم از تداوم امامت جامعه مسلمین در خاندان پیغمبر اسلام شدند.

قیام حسین ابن علی در صحرای کربلا و شهادت تراژیک وی و حلقه ای کوچک از مدافعانش نخستین مبارزه جمعی شیعیان برای بازگرداندن کرسی امامت جامعه مسلمین به خاندان پیغمبر بود و بعد از این حادثه بود که شیعه به نبردی طولانی برای اعاده حق عصب شده خود دست زد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ را می توان فرجام نهانی نبرد جامعه شیعیان جهت استقرار حکومتی منطبق بر آموزه های فقهی و عقیدتی ایشان تلقی کرد که بعد از قریب به ۱۴۰۰ سال موفق به ایجاد حکومتی با اندیکاتورهای مورد وثوق شیعیان در جهان اسلام شد.

آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی خواسته یا ناخواسته توفیق آثرا پیدا کرد که در سیر آغاز و انجام و فرجام انقلاب اسلامی با بنیانگذاری جمهوری اسلامی منحصر بفرد شیعیان در ایران بمثابه پیغمبر اسلام

حکومتی منطبق با آموزه های اسلامی انقلابی و سلطه ستیز را در جهان معاصر ایجاد نماید.

ذکاوت سیاسی در کنار وجوه و قابلیت های بالای مدیریتی آیت الله ، این تیزبینی و درایت را به وی می داد تا به عنوان رهبر بلامنازع انقلاب ایران در سالهای پایانی عمر خود هوشمندانه امواج فتنه را پیرامون جمهوری تازه تاسیس خود حس کند و طی پیامی به مردم ایران ایشان را خطاب قرار دهد که:

«فرزندان انقلابی ام من در میان شما باشم یا نباشم به همه شما وصیت می کنم نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد»

همه وحشت آیت الله از آن بود تا بار دیگر با تکرار سقیفه بنی ساعده ای دیگر حکومت نوپای جامعه شیعیان به انحراف و اضمحلال کشیده شود.



هر چند در زمان حیات آیت الله خمینی مجلس خبرگان کوشید به تاسی از سنت پیغمبر اسلام در غدیر خم با انتصاب آیت الله منتظری به عنوان جانشین آیت الله خمینی ضریب آسیب پذیری حکومت نوپای شیعیان را کاهش دهد اما با جریان حذف اجتناب ناپذیر! منتظری و

نفوذ تدریجی و خاموش اصحاب فتنه در بدنه جمهوری اسلامی تازه تاسیس ایران همه وحشت قابل درکی که آیت الله خمینی از افتادن ارکان انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان داشت ، لااقل در بخش های قابل اعتنایی از بدنه مدیریتی جمهوری اسلامی ایران به وقوع پیوست!

تابستان سال ۱۳۷۷ عقبه حلقه حقانی در وزارت اطلاعات تحت پوشش حامیان دلسوز و انقلابی جمهوری اسلامی چند ماه پیش از آغاز پروژه قتل‌های زنجیره ای اقدام به برگزاری نمایشگاهی در ساختمان مجلس شورای ملی در میدان بهارستان تهران تحت عنوان **«پیچک انحراف»** کرد که طی آن با جمع آوری گزینشی بریده نشریات اصلاح طلب و چپ‌نشین جهت دار آنها بر محوری توطئه آمیز می کوشید به بازدید کنندگان از آن نمایشگاه چنین القاء کند که مطبوعات اصلاح طلب و روزنامه نگاران مشغول به کار در آن جملگی جواسیس و ماموران خفیه سرویس‌های اطلاعاتی اجنبی بوده که بمانند پیچکی بر بدنه جامعه مطبوعاتی کشور رخنه کرده و در خفا مشغول به انحراف کشاندن انقلاب اسلامی از مسیر تحقق آرمانهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مردم ایرانند.

هر چند در آن تاریخ هم استقبال چندانی از آن نمایشگاه نشد، اما بعد از رسوایی قتل‌های زنجیره ای و افشای مشارکت داشتن عوامل منتسب به حلقه حقانی در این قتلها مشخص شد که خاستگاه متعفن پیچک اصلی انحراف همانجانی بود که روح الله خمینی پیش از این هشدارش را داده بود:

«روحانیتی که تا قبل از پیروزی انقلاب قائل به جدانی دین از سیاست بود و اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه می شکست اکنون انقلابی تر از انقلابیون شده اند!»

... ادامه دارد!